

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پیرامون خدیو

دکتر علی هراتیان

نام کتاب: پیرامون غدیر
نویسنده: دکتر علی هراتیان
ناشر: گنجینه مهر ماندگار
نوبت چاپ: اول ۱۳۹۹
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
چاپخانه: آریا
قیمت: ۵۰۰۰ تومان
شابک: ۷۱۲۸-۶۲۲-۹۷۸-۴۵-۱

فهرست مطالب

مقدمه.....	۵
کلام نخست.....	۶
رؤیای صادقانه.....	۲۵
دلیلی ساده بر حقانیت شیعه.....	۲۷
یابن المعجزات الموجوده.....	۳۰
اعجاز نهج البلاغه.....	۳۴
خاطره‌ای از معراج.....	۳۵
مژده جبرئیل.....	۳۶
آثار محبت امیرمؤمنان <small>علیه السلام</small>	۳۶
نوه چنگیز خان مغول چگونه شیعه شد؟.....	۳۸
تأثیر «الغدیر».....	۴۱
نمونه‌ای از اعتراف به عظمت «الغدیر».....	۴۴
گره‌های علامه امینی بر مظلومیت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	۴۵
از شاعران غدیر.....	۴۷
روایت صعصعه در برتری امیرمؤمنان <small>علیه السلام</small> بر انبیا.....	۴۹
آخرین کلام امیرمؤمنان حضرت علی <small>علیه السلام</small>	۵۱
خوشروبی توأم با هیبت.....	۵۳
خاطراتی از مؤلف «الغدیر».....	۵۵
داستان شهر مزار شریف.....	۵۸

- ٦٢ مناظره با ابوحنیفه
- ٦٥ داستان واقعی و زیبا از علامه جعفری در دانمارک
- ٦٦ من یمت یرنی
- ٦٧ یکی از شاهکارهای مولا
- ٦٩ ترک واجب
- ٦٩ جزای دشمنی با مولا
- ٧١ ندای چکاوک‌ها
- ٧١ سودمندترین تجارت
- ٧٣ سنگ طلا می‌شود
- ٧٤ فرشتگان استغفار کننده
- ٧٤ خدا چیست و چه شکلی است؟
- ٧٦ تشریف جوان روس به اسلام
- ٧٧ السيد القسور
- ٧٨ خدمت به امام عصر ع
- ٨٠ حسن ختام

مقدمه

غدیر، برترین عید امت، روز اكمال دین و اتمام نعمت، روز اعلان و عرضه ولایت، روز معرفی شاهکار خلقت و بنیاد مذهب شیعه است. غدیر، بالاترین فضیلت امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام است، همچنان که آن حضرت، خود در پاسخ به مردی که از ایشان پرسید: بالاترین فضیلتی که از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شما اختصاص داده شده چیست؟ فرمودند:

«نصبه ایای بغدیر خم فقام لی بالولایة من الله عزوجل بامرالله تبارک و تعالی»^۱
منصوب کردن آن حضرت مرا در غدیر خم که ولایت مرا از سوی خداوند و به امر او اعلام فرمود.

بنابراین تعظیم غدیر، مهم‌ترین «شعائر الهی» به حساب می‌آید و بنا به فرمایش خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله ترویج و تبلیغ غدیر و رساندن پیام آن روز به دیگران و نشر فضایل و مناقب امیر سرفراز غدیر، شاه ولایت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و طیفه آحاد امت اسلامی است. این کوشش ناقابل در راستای امتثال امر مطاع رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله صورت گرفته است. به امید ظهور عاجل آخرین سردار غدیر، حضرت بقیة الله الاعظم.

کلام نخست

بار دیگر «غدیر» از راه می‌رسد و شایسته است هریک از ما و شما که خود را مسلمان و امت خاتم انبیاء ﷺ می‌دانیم از خود پرسیم: با غدیر و برای صاحبان غدیر چه کرده‌ایم؟... روزی سرنوشت‌سازتر از «غدیر» در تاریخ بشر ثبت نشده است. در چنین روزی آفریدگار جهان، اصلی‌ترین سخن خود را با بشر در میان نهاده و حساس‌ترین توقع خود را از بندگان خویش بیان داشته است. به عبارت دیگر در غدیر از مقصد نهایی خلقت، راز آفرینش، هدف بعثت انبیا و نزول کتاب‌های آسمانی و رمز سعادت و رستگاری بشر در دنیا و آخرت به دست بهترین بندگان خداوند رونمایی شده است. در غدیر، مهم‌ترین پیام آسمانی یا همان «نبأ عظیم» ابلاغ گردیده است. در چنین روزی، برترین آفریدگان و اشرف پیامبران، مأموریت یافت شاهکار خدا در خلقت یعنی امیر مؤمنان ﷺ و امامان منصوب و رهبران برگزیده از سوی پروردگار عالم را به جهانیان معرفی نماید. همه انبیا آمده بودند تا خاتم انبیاء ﷺ بیاید. پیامبران پیشین، مقدمه‌ای برای تشریف‌رمایی خاتم انبیاء ﷺ بودند. آن بزرگوار نیز پس از ۲۳ سال تبلیغ و تحمل رنج‌ها و آزارهای مخالفان و دو ماه پیش از پر کشیدن از این دنیا، این‌گونه مخاطب پروردگار واقع شد:

﴿يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك فان لم تفعل فما بلغت رسالته﴾^۱

ای فرستاده‌ما! آن‌چه از سوی خدایت بر تو نازل شده است را به مردم ابلاغ کن که اگر انجام ندهی، رسالت خود را به انجام نرسانده‌ای.

گویا هدف از ارسال همه انبیا و فرو فرستادن تمام کتاب‌های آسمانی، ابلاغ همین پیام بوده است. معرفی «امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابیطالب ﷺ» چهره نام

آشنا؛ اما مظلوم تاریخ که چشم روزگار مانند او را ندیده و نخواهد دید. مردی که سرسخت‌ترین دشمنان او به فضایل و مناقبش اعتراف کرده‌اند. مردی که اگر شیعه، تمام دلایل افضلیت و حقانیت او در جانشینی بلافضل پیامبر ﷺ را نادیده انگارد، تنها روایات نقل شده از ناحیه مخالفین و اعترافات دشمنان و رقبا و غاصبان حق او بهترین دلیل و محکم‌ترین سند بر مقام امامت مطلقه او پس از پیامبر ﷺ است. به اعتراف اهل سنت، صدها آیه از قرآن مجید در شأن امیر مؤمنان ﷺ نازل شده است. صدها و بلکه هزاران روایت در مصادر اهل تسنن به بیان امتیازات و فضایل و کرامات اولین مظلوم عالم حضرت علی ﷺ اختصاص داده شده است. همگان می‌دانند که معاویه بن ابی سفیان در ابراز دشمنی با امیرالمؤمنین ﷺ سنگ‌تمام گذاشت. به دستور او ده‌ها سال بر فراز منابر به امیر مؤمنان علی ﷺ جسارت نمودند. ده‌ها هزار نفر از شیعیان امیرالمؤمنین علی ﷺ را به شهادت رساند؛ ولی همین معاویه، وقتی خبر شهادت امیرالمؤمنین ﷺ به او رسید گفت:

«ذهب الفقه و العلم بموت ابن ابیطالب ﷺ»^۱

با مرگ پسر ابوطالب فقه و علم از میان رفت.

و در نقل دیگری آمده است که به محض شنیدن خبر شهادت آن حضرت، معاویه برخاست، نشست و شروع کرد به گریه و گفت: «انا لله و انا الیه راجعون». همسرش که از گریه معاویه متعجب شده بود به او گفت: تو دیروز بر او طعن می‌زدی و او را ناسزا می‌گفتی و امروز برایش گریه می‌کنی؟ معاویه گفت: «ویحک أنا أبکی لما فقد الناس من علمه و حلمه» وای بر تو، من گریه می‌کنم به خاطر آن‌چه مردم از علم و حلم او از دست دادند. و به دیگر روایت گفت: «ویلک لا تدرین ما ذهب من

علمه و فضله و سوابقه و ما فقد التأس من حلمه و علمه»^۱ اوای بر تو نمی‌دانی آن‌چه را که از علم و فضل و سوابقش از میان رفت و آن‌چه را که مردم از علم و حلمش از دست دادند. امیر مؤمنان علیه السلام، شخصیتی است که نهج‌البلاغه‌اش که تنها بخشی از کلمات گهربار اوست، دوست و دشمن را به تحسین واداشته و بزرگ‌ترین شرح بر این کتاب را یک عالم سنی به رشتهٔ تحریر درآورده است. مردی که تنها یک جمله از کلماتش فیلسوفی غیرمسلمان را شیعه می‌کند. مردی که فقط یک قضاوت او اندیشمندی مسیحی را به دامان تشیع کشانده است. مردی که عدالتش آن‌چنان از جرج جرداق مسیحی دلبری کرده است که هشت جلد کتاب با عنوان «علی علیه السلام و صوت العدالة الانسانیة» تألیف می‌نماید و دیگر شاعر مسیحی (پولس سلامه) پنج هزار بیت در وصف او می‌سراید. مردی که در زمان حیات خویش، ندای «سلونی قبل ان تفقدونی»^۲ آسر داده و به فرمودهٔ خویش به راه‌های آسمان از راه‌های زمین آگاه‌تر بوده است. مردی که خود گفته است:

«مَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي وَلَا لِلَّهِ مِنْ نَبِيٍّ أَعْظَمُ مِنِّي»^۳

برای خداوند نشانه‌ای بزرگ‌تر و خبری عظیم‌تر از من نبوده و نیست.

مردی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را پدر این امت خوانده بود و اما این امت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله با پدر خویش چه کردند؟! اگر فردی را به شما معرفی کنند و بگویند او به طرز فجیعی پدر و مادر خود را به قتل رسانده است، اموال آنان را به غارت برده و از هیچ آزار و اذیتی در حق والدین خود فروگذار نکرده، نسبت به او چه حسی پیدا می‌کنید؟ برخی می‌پرسند: چرا در دنیای اسلام همواره آتش جنگ و اختلاف و خونریزی شعله‌ور است؟ به اعتقاد شما امتی که پدر خود را کشته است و مادر خود را در جوانی به شهادت

۱. تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۴۰۶-۴۰۹؛ مناقب خوارزمی، فصل ۲۶، ص ۲۸۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۷.

رسانده است، روی رستگاری و سعادت خواهد دید؟ اگر بخواهیم علل عقب افتادگی و بدبختی مسلمانان را ریشه‌یابی کنیم، باید در یک جمله بگوییم:

«پشت پا زدن به غدیر و دوری از امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد طاهرين آن حضرت.»

نه تنها مسلمانان بلکه تمام جهانیان حق دارند و باید حضرت علی علیه السلام را بشناسند. اگرچه او پدر امت اسلام لقب گرفته است؛ اما به اعتبار «ابوتراب» بودنش پدر تمام فرزندان آدم و ساکنان این کره خاکی است. حضرت علی علیه السلام رمز نجات و سرچشمه حیات بشریت است. تجربه‌های بی‌شمار نشان داده است که هر جا چهره تابناک مولای متقیان و کلمات گهربار آن امیر کلام به نمایش گذاشته شده است، فطرت‌های پاک و تشنگان حقیقت را مجذوب و شیفته خود ساخته است و بی‌تعارف تقصیر متوجه کسانی است که وظیفه این شناساندن را بر عهده داشتند، چنان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

«لا يعذب الله هذا الخلق إلا بذنوب العلماء الذين يكتمون الحق من فضل علي عليه السلام وعترته. ألا وإنه لم يمش فوق الأرض بعد النبيين والمرسلين أفضل من شيعة علي عليه السلام ومحبيه الذين يظهرون أمره، وينشرون فضله، أو لك تغشاهم الرحمة، وتستغفر لهم الملائكة، والويل كل الويل لمن يكتم فضائله ويكتم أمره، فما أصبرهم على النار؟»^۱

خداوند این مردم را عذاب نمی‌کند مگر به خاطر گناهان دانایان ایشان، آن‌ها که حق را کتمان کردند و فضایل (حضرت) علی علیه السلام و عترت طاهرين او را بیان نکردند. بدانید راه نمی‌رود بر روی زمین بعد از پیغمبران و رسولان کسی که مقامش برتر از شیعیان و دوستان علی علیه السلام باشد و آنانی که امر ولایت آن حضرت را ظاهر میکنند و فضایل او را منتشر می‌سازند. رحمت خداوند سر تا

۱. قطره ای از دریای فضائل اهل بیت (علیهم السلام): ۲۴۷ / ۱ به نقل از مشارق الأنوار: ۱۵۱ و الدعوة الساکبة: ۵۶

پای وجود آن‌ها را فرا می‌گیرد و فرشتگان برای آن‌ها استغفار میکنند و بدبختی به تمام معنا نصیب کسانی می‌شود که فضایل او را کتمان می‌کنند و امر او را پنهان می‌دارند، چگونه می‌خواهند در آتش پایداری کنند؟!

برای آن‌که به عمق فاجعه بیشتر پی ببریم، تأمل در این حکایت کمی راهگشا است: در زمان دانش‌آموزی معلمی داشتیم به نام آقای سیدعلی موسوی که در آمریکا تحصیل کرده و تازه به وطن بازگشته بود و از همین روی گاه و بیگاه خاطرات و تجربه‌هایی از سالهای زندگی در ایالت اوهایو نقل می‌کرد و این گفته‌ها به اقتضای دوره نوجوانی به دقت در ذهن ما ثبت و ضبط می‌شد. ایشان می‌گفت: يك روز در دانشگاه اعلام شد که در ترم آینده مشاور اقتصادی رییس جمهوری سابق آمریکا - گمان می‌کنم ریچارد نیکسون - قرار است درسی را در این دانشگاه ارائه کند و حضور آن شخصیت نامدار و مشهور چنان اهمیتی داشت که همه دانشجویان برای شرکت در کلاس او صف بستند و ثبت نام کردند و اولین بار بود که من دیدم برای چیزی صف تشکیل شده است.

به دلیل کثرت دانشجویان کلاس‌ها در آملی تئاتر برگزار می‌شد و استاد که هر هفته با هوایما از واشنگتن می‌آمد دیگر فرصت آشنایی با یکایک دانشجویان را نداشت؛ اما گاهی به طور اتفاقی و بر حسب مورد، نام و مشخصات برخی را می‌پرسید. در یکی از همان جلسات نخست به من خیره شد و چون از رنگ و روی من پیدا بود که شرقی هستم از نام و زادگاهم پرسید و بعد برای این که معلومات خود را به رخ دانشجویان بکشد قدری درباره شیعیان سخن گفت و البته در آن روزگار که کمتر کسی با اسلام علوی آشنا بود همین اندازه هم اهمیت داشت؛ ولی در سخن خود قدری از حضرت علی علیه السلام یاد کرد. این موضوع بر من گران آمد و برای آگاه کردن او ترجمه انگلیسی نهج البلاغه را تهیه کردم و هفته‌های بعد به

منشی دفتر اساتید سپردم تا هدیه‌ی مرا او برساند. در جلسات بعد دیگر فرصت گفت‌وگویی پیش نیامد و من هم تصور می‌کردم که یا کتاب به دست او نرسیده و یا از کار من ناراحت شده و به همین دلیل تقریباً موضوع را فراموش کردم. روزی از روزهای آخر ترم در کافه‌ی دانشگاه مشغول گفتگو با دوستانم بودم که نام من برای مراجعه به دفتر اساتید و ملاقات با همان شخصیت مهم و مشهور از بلندگو اعلام شد. با دلهره و نگرانی به دفتر اساتید رفتم و هنگامی که وارد اتاقش شدم با دیدن ناراحتی و چهره درهم رفته اش بیشتر ترسیدم. با دیدن من روزنامه‌ای که در دست داشت به طرف من گرفت و گفت: می‌بینی؟ نگاه کن! وقتی به تیتراژ درشت روزنامه نگاه کردم خبر و تصویر دردناک خودسوزی يك جوان را در وسط خیابان دیدم. او در حالی که با عصبانیت قدم می‌زد گفت: می‌دانی علت درماندگی و بیچارگی این جوانان آمریکایی چیست؟ بعد به جریانات اجتماعی رایج و فعال آن روزها مانند هیپی‌گری و موسیقی‌های اعتراضی و آسیب‌های اخلاقی اشاره کرد و سپس ادامه داد: همه این‌ها به خاطر تقصیر و کوتاهی شماست! من با اضطراب سخن او را می‌شنیدم و با خود می‌گفتم: خدایا! چه چیزی در این کتاب دیده و خوانده که چنین برافروخته و آشفته است؟ او سپس از نهج البلاغه یاد کرد و گفت: از وقتی هدیه‌ی تو به دستم رسیده در حال مطالعه آن هستم و به‌ویژه فرمان [حضرت] علی بن ابیطالب علیه السلام به مالک اشتر را کپی گرفته‌ام و هر روز می‌خوانم و عبارات آن را هنگام صبحانه مرور می‌کنم تا جایی که همسرم کنجکاو شده و می‌پرسد: این چه چیزی است که این قدر تو را به خود مشغول کرده است؟ بعد هم شگفتی و اعجاب خود را بیان کرد و گفت: من معتقدم اگر امروز همه نخبگان سیاسی و حقوقدانان و مدیران جمع شوند تا نظام‌نامه‌ای برای اداره حکومت بنویسند، نمی‌توانند چنین منشوری را تدوین کنند که قرن‌ها پیش نگاشته شده است! دوباره به روزنامه روی میز اشاره کرد و گفت: می‌دانی درد امثال این جوان

که زندگی شان به نابودی می‌رسد چیست؟ آن‌ها نهج البلاغه را نمی‌شناسند! آری، تقصیر شماست که علی علیه السلام را برای خود نگهداشته‌اید و پیام علی علیه السلام را به این جوانان نرسانده‌اید! دلیل آشوب و پریشانی در خیابان‌های آمریکا، محرومیت این مردم از پیام جهان ساز و انسان پرور نهج البلاغه است.

این داستان را در سن دوازده سالگی از معلم خود شنیدم؛ اما سال‌ها بعد از آن وقتی که برای جشنواره «باران غدیر» در تهران میزبان مرحوم پروفیسور دهرمندرنات نویسنده و شاعر برجسته هندی بودیم چیزی گفت که حاضران در جلسه را به گریه آورد و مرا به آن خاطره دوران نوجوانی برد.

پیرمرد هندو در حالی که بغض کرده بود و قطرات اشک در چشمانش حلقه زده بود از مظلومیت علی بن ابی طالب علیه السلام یاد کرد و با اشاره به مشکلات گوناگون اجتماعی در کشورهای مختلف جهان گفت: «شما در معرفی امام علی علیه السلام و نهج البلاغه موفق نبوده‌اید! باید پیام‌های امام علی علیه السلام را چون سیم‌کشی برق و لوله‌کشی آب به دسترس یکایک انسان‌ها در کشورها و جوامع مختلف رساند و راستی هم وقتی برخی نویسندگان مسیحی مانند جرج جرداق ده‌ها بار نهج البلاغه را خوانده و برخی عبارات آن را حفظ کرده اند باعث حسرت و شرمساری است که ما این قدر از نهج البلاغه دور باشیم. شاید مطالعه کامل نهج البلاغه برای همه آسان نباشد؛ ولی سزاوار است هر کسی حداقل يك بار عهدنامه مالک اشتر - که بارها در مجامع بین‌المللی از آن به عنوان يك سند جهانی یاد شده - را بخواند.^۱

باور کنید اگر هر دین و مذهب و آئین و یا هر قوم و ملتی، شخصیتی داشت که یک‌هزارم امیرالمؤمنین علیه السلام فضایل و مناقب داشت، گوش فلک را از نام او پر نمی‌کرد؟ چندی پیش خبری در رسانه‌های جهان منتشر شد. «جان چائو» گردشگر

۱. صد کتاب قبل از صدسالگی، یوسف ساعدی، شماره ۹۴ (یادداشت روزنامه شهرآرا) نوشته‌ها و انتخابهای محمدرضا زائری.

بیست و هفت ساله آمریکایی که به جزیره سنتینل رفته بود، هدف بارانی از تیرهای بومیان این جزیره قرار گرفته و جان خود را از دست داد. حکایت از این قرار بود که او می‌خواست مردم این قبیله را به مسیحیت دعوت کند. این جزیره که در نزدیکی خلیج بنگال (در اقیانوس هند) واقع شده است، محل زندگی قبیله‌ای است که هنوز همچون انسان‌های نخستین زندگی می‌کنند و با دنیای مدرن هیچ‌گونه ارتباطی ندارند و البته با ورود بیگانگان به محل سکونت خویش به شدت مقابله می‌کنند. یک جوان بیست و هفت ساله آمریکایی جان خود را در کف دست می‌گیرد تا قبیله‌ای وحشی را به مسیحیت فرا بخواند. با شنیدن این خبر چه احساسی پیدا می‌کنید؟ آیا بلافاصله این حس به ما دست نمی‌دهد که ما برای معرفی و ترویج مذهب شیعه در دنیا چه کرده‌ایم؟ باید اقرار کنیم که در این وادی هم قاصر و هم مقصر می‌باشیم و یقیناً روزی که دیگر پشیمانی سودی نخواهد داشت، انگشت حسرت در دهان خواهیم گزید. یکی از اسامی روز قیامت «یوم الحسرة» است. هر یک از حاضران در صحرای محشر، با اندوه تمام می‌گویند:

﴿يا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله﴾^۱

ای وای بر من که در مورد «جنب‌الله» کوتاهی نمودم.

آیا مردم در روز قیامت حسرت می‌خورند که چرا در دنیا کمتر خورده و خوابیدند؟ یا مسافرت کمتر رفتند؟ یا در ساختمان‌های مجلل‌تری ساکن نشدند؟ یا بر مرکب‌های آن‌چنانی سوار نشدند؟ این حسرت روز قیامت، برای چیست؟ هفتمین امام معصوم، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پاسخ این سؤال را داده‌اند:

«جنب الله امیر المؤمنین علیه السلام و كذلك ما کان بعده من الاوصیا الی ان

ینتهی الامر الی آخرهم»^۱

مقصود از جنب‌الله، امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام است و نیز اوصیای پس از آن حضرت یکی پس از دیگری تا آخرین آنان.

شاید شدیدترین حسرت در روز قیامت، از آن‌ها شیعیان باشد. چرا که ما امیرالمؤمنین علیه السلام و حقانیت و مظلومیت و عظمت آن جناب را دانستیم و خیلی از ما برای آن حضرت کاری نکردیم. ما می‌دانستیم که باید بر روی چه کالایی سرمایه‌گذاری کنیم و نکردیم. مگر امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند:

«الدنيا ... متجر اولیاءالله»^۲

دنیا تجارت‌خانه اولیای خداست.

و ذیل آیه شریفه:

﴿يا ايها الذين آمنوا هل ادلكم على تجارة تنجيكم من عذاب الیم﴾^۳

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک نجات دهد؟

امام صادق علیه السلام به نقل از امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

«انا التجارة المرجحة المنجية من العذاب الالیم التي دلّ علیها فی کتابه»

من همان تجارت پرسودی هستم که از عذاب دردناک نجات می‌دهد، و من همان هستم که خداوند در قرآن بیان فرموده.^۴

گفتیم که «غدیر» عظیم‌ترین رویداد در تاریخ بشر بوده است و ما شیعیان، خود را پیرو غدیر و متعهد به آن می‌دانیم؛ اما سوگمندان باید گفت غدیر، همچنان در میان ما نیز مظلوم بوده و هست. چهارده قرن از غدیر می‌گذرد. تاکنون باید

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵، بصائرالدرجات، ص ۶۴؛ تأویل الآیات الظاهرة، ص ۵۰۹.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱.

۳. سوره ص، آیه ۱۰.

۴. تفسیر اهل بیت (علیهم السلام)، ج ۱۶، ص ۲۳۴، به نقل از بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۳۳۰ و تأویل الآیات الظاهرة، ص ۶۶۶.

میلیون‌ها جلد کتاب، مقاله و نوشته راجع به این بزرگ‌ترین رویداد تاریخ و قهرمان آن یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام به رشته تحریر درآمده باشد. آیا این گونه هست؟ در همین یک قرن اخیر، دو اثر گرانسنگ راجع به غدیر توسط دو تن از علمای شیعه تدوین گردید. یکی از آنها «عبقات الانوار» مرحوم میرحامد حسین هندی است؛ اما با کمال تأسف این کتاب جایگاه شایسته‌ای حتی در میان شیعیان پیدا ننمود. یکی از صاحب‌نظران راجع به علت مهجور ماندن کتاب «عبقات الانوار» می‌گوید: چند جهت دارد. اول اینکه این کتاب به فارسی است. دوم اینکه در بلاد هندوستان تألیف شد و در آنجا چاپ شد. جهت سوم این است که این افرادی که با آقای امینی و در ترویج کتابش همکاری کردند، برای کتاب عبقات پیدا نشدند. شما می‌دانید جلد اول «الغدیر» که چاپ شد، آقای میلانی مقداری را خرید، آقای خویی مقداری خریدند و مجانی دادند به افراد. شنیده بودید؟ افرادی با آقای امینی در ترویج این کتاب همکاری کردند. البته که آقای میر حامد حسین خیلی زحمت کشید؛ اما باید کار شود و ترویج شود از عبقات. شما ببینید سید محسن امین عاملی می‌گوید که این کتاب عبقات باید ترجمه به عربی بشود و در بلاد عرب منتشر شود و می‌گوید: «یا حَبْدًا لَوْ أَنْبَرَى أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ لَتَعَرَّبِيهِ وَ نَشَرَهُ بِالْعَرَبِيَّةِ وَلَكِنَّ الْهَمَمَ عِنْدَ الْعَرَبِ خَامِدَةٌ» این را هشتاد سال قبل گفته است.^۱

و این در حالی است که مرحوم علامه امینی در مقدمه کتاب «الغدیر» میرحامد حسین هندی رحمته الله را این گونه می‌ستاید:

«سيف من سيوف الله المشهوره على اعدائه اتم به الحجّة و اوضح به المحجة»
شمشیری از شمشیرهای کشیده خدا بر دشمنانش که حجت به او تمام شد و
دلیل به واسطه او آشکار گردید.

دومین اثر برجستهٔ راجع به غدیر در عصر ما، «الغدیر» است. درست است که نام «الغدیر» و علامه امینی رحمته الله به گوش بسیاری از ما خورده است، اما دریغ از خواندن یک صفحه از این کتاب توسط بسیاری از شیعیان. از خدا بخواهیم بر غیرت دینی و شیعی ما بیفزاید. خوب است بدانیم آنچه علامه امینی را به نوشتن این کتاب واداشت، غیرت دینی و محبت فوق العادهٔ او به امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. فرزند آن مرحوم می‌گوید:

منشأ و انگیزهٔ کتاب «الغدیر» این بود که وقتی مرحوم والد من از تبریز به نجف بازگشت و درصدد تکمیل تفسیرشان بود، کتابی تحت عنوان شیعه در مصر انتشار یافت که در آن کتاب، حملات ناروایی به شیعه و علمای شیعه شده بود. مؤلف کتاب نوشته بود که در طول تاریخ اسلام، شیعه هیچ قدمی در راه اسلام و استواری ارکان آن برنداشته و علمای شیعه را در تثبیت دعائم اسلام و نشر حقایق آن، حقی نیست و فرهنگ اسلامی به هیچ وجه رنگ شیعی ندارد؛ شیعه در راه اسلام شهید نداده است؛ کتابی در زمینه‌های دینی نوشته‌اند و هیچ‌گونه تألیفی ندارند. مرحوم حاج شیخ آقابزرگ تهرانی پس از خواندن این کتاب تعهد کرد که فرهنگی را بنویسد و روشن سازد که شیعه چه قدم‌هایی در راه نشر فرهنگ و معارف اسلام برداشته و چه کتاب‌هایی را نوشته و چه تألیفاتی دارد و مؤلفین آن‌ها چه کسانی هستند. لذا به نگارش «الذریعة» مشغول شد و این کتاب در ۲۸ جلد به چاپ رسید و انتشار یافت. پدرم نیز مسأله شهادت علمای بزرگ شیعه را که در راه ترویج دیانت و معارف اسلامی و مذهب جعفری شربت شهادت نوشیدند مورد توجه قرار داد و در این باره به تألیف کتاب پر ارج خود به نام «شهداء الفضیلة» پرداخت و در این کتاب ۱۳۰ نفر از علمای بزرگ شیعه را که از قرن چهارم هجری به بعد در راه هدف مقدس خود به شهادت رسیده‌اند به عالم اسلام معرفی نمود. پس از تألیف این کتاب، مرحوم علامه امینی تصمیم گرفت کتابی بنویسد که چهرهٔ واقعی شیعه و عالم تشیع را به جهان اسلام عرضه کند و... و اکاذیب و

تهمت‌ها و افتراءاتی را که در طول تاریخ به شیعه نسبت داده شده از دامن مطهر فرقه ناجیه بزداید. لذا دست به تألیف کتاب «الغدیر» زد و تألیف این کتاب تقریباً نیم قرن (۵۰ سال) طول کشید. در حالی که ایشان از ۲۴ ساعت شبانه روز فقط ۵ ساعت به خواب و استراحت می‌پرداخت و بقیه را به مطالعه و نوشتن و مراجعه به کتابها و کتابخانه‌های مختلف اختصاص می‌داد و هرگونه زحمت و تحمل رنج و جانفشانی در راه نیل به هدف را آسان می‌شمرد و اگر لازم بود که برای مطالعه بیشتر و بررسی همه جانبه به مسافرت‌های دور برود از این کار مضایقه نداشت...^۱

اخیراً کتابی به دستم رسید با عنوان «کتاب غدیر» که توسط یکی از محققین و پژوهشگران جوان راجع به غدیر نوشته شده بود. آراستش را بخواهید حسرتی عمیق وجودم را فرا گرفت که چرا من تاکنون توفیق نداشته و ندارم که برای امیرالمؤمنین علیه السلام قدمی بردارم و قلمی بزنم. یاد پیرمردی افتادم که عاشق سیدالشهدا علیه السلام؛ ولی از جهت مالی تنگدست و در مضیقه بود. دهه اول محرم گاهی از اوقات مقداری نمک، نخود و لوبیا آورده و می‌گفت: بیش از این مقدورم نیست؛ ولی دوست دارم در دیگ مجلس عزای امام حسین علیه السلام چند دانه نخود از جانب من ریخته شود و من هم در ثواب این اطعام شریک شوم. مؤلف کتاب فوق بر حقیر منت نهاد که من هم به قول آن عاشق، نخودی در این دیگ بیندازم و مقدمه‌ای بر این کتاب بنویسم، بلکه سرمایه‌ای برای روز حسرت و فردای قیامت باشد و چون مقدمه فوق به نوعی معرفی این اثر ارزشمند می‌باشد که برای محققین و علاقمندان به غدیر خالی از فایده نخواهد بود، در ادامه توجه خوانندگان عزیز را به این مقدمه جلب می‌کنم:

روایت غدیر یکی از محکم‌ترین برهان‌های شیعه در اثبات وصایت، افضلیت و

۱. امین شریعت، ص ۲۹۷.

۲. نوشته‌ی آقای محمدعلی موحدی دانش‌آموخته‌ی کلام اسلامی

حَقَّائِیتِ امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام و یکی از مشهورترین مستنداتِ ما بر خلافت بلافصل آن حضرت و امامان معصوم علیهم السلام از نسل آن بزرگوار می باشد. آن گونه که محققان این حوزه نشان داده اند، هیچ خبری از رسول خدا صلی الله علیه و آله به اندازه حدیث غدیر توسط صحابه آن حضرت گزارش نشده و در نسل های بعدی مورد توجه قرار نگرفته است؛ به نحوی که اندیشمندانِ مُنْصِفِ همه طوائف اسلامی، واقعه غدیر و صدور این روایت از ناحیه وجود مقدس خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله را پذیرفته اند. در این که رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله در بازگشت از حجة الوداع در محلی به نام جُحْفَه و مکانی به نام غدیر خُم مردم را متوقف نمودند و در میان ده ها هزار نفر، بلکه صد هزار نفر و افزون تر، خطبه غدیر را ایراد فرمودند، امری است که باید آن را به رغم انکارِ کور برخی از متعصبان، مورد اتفاق میان شیعه و دیگر مذاهب دانست. پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله در آن میان دست امیرمؤمنان علیه السلام را بالا برده و در فرازی از یک خطبه بلند، خطاب به حاضران فرمودند: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْ مَوْلَاَهُ».

شیعه می گوید: هیچ تردیدی نیست که این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله ناظر به امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و افزون بر وضوح و ظهور آن، شواهد و قرائن فراوانی بر آن دلالت دارد. مجموعه این دلایل را مرحوم میرحامد حسین هندی در کتاب «عَبَقَاتِ الْأَنْوَارِ» جلد [مربوط به بحث واقعه] غدیر و نیز مرحوم علامه امینی در جلد اول «الغدیر فی الکتاب و السنّه و الأدب»، به تفصیل بیان نموده اند. کتاب حاضر نیز - که نخستین جلد از مجموعه چند جلدی «کتاب غدیر» است، - در همین راستا به رشته تحریر درآمده و مؤلف جوان و خوش ذوق آن با دقت و پشتکاری مثال زدنی، راه بزرگان این عرصه را ادامه داده است. شاید برخی بگویند: با وجود مجموعه های گران سنگ و ارزشمندی همچون «عَبَقَاتِ الْأَنْوَارِ» و «الغدیر» چه ضرورتی به تألیف امثال این کتاب هست؟

سوگ‌مندانه باید اعتراف کرد که حدیث غدیر و صاحب غدیر تنها در میان غیرشیعیان و مخالفان شیعه، مظلوم نیست. پیام غدیر و خطبه غدیر در میان ما مدعیان تشیع نیز مهجور است. بسیاری از مردم عادی، از غدیر و خطبه طولانی آن، فقط همین فراز معروف را شنیده‌اند که: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» خواص شیعه و بسیاری از علما و فضلا نیز تنها به شنیدن نام «عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ» و «الغدیر» بسنده کرده‌اند. آیا نباید تا به امروز چندین مستدرک بر «عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ» و «الغدیر» نوشته شده باشد؟ گویی همان‌گونه که صاحب غدیر، امیرمؤمنان علیه السلام، در اوج قلّه غربت است، شئونات مرتبط با آن حضرت علیه السلام نیز در حدّ اعلاى مظلومیّت است. بی‌تردید آن دو اثر ارزشمند، در نوع خود کم‌نظیر و یا بی‌نظیرند؛ اما نکته این‌جاست که ظرفیّت غدیر هم بسیار بیشتر از آن دو اثر بزرگ است. اگر علامه امینی می‌خواست تنها به عظمت کار میرحامد حسین خیره شود، نباید به تألیف کتاب «الغدیر» همّت می‌گماشت. غدیر یک برکه نیست، بلکه اقیانوسی ناپیدا کران است؛ تنها یک خطبه نیست، بلکه اساس نامه مکتبی تمام عیار است. از این‌رو هرچه از غدیر نوشته شود، خود آغازی خواهد بود برای نگاشته‌های بیشتر، ناب‌تر و تازه‌تر.

و اما کتاب حاضر که با تلاش ستودنی مؤلف آن، با ساختاری تازه و با تتبّعات فراوان به نگارش درآمده است، ابداع‌ها و وجوه تمایز قابل‌اعتنایی نسبت به آثار پیشین دارد. از این وجوه تمایز می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. بحث از مواضع مختلف اعلان وصایت امیرمؤمنان علیه السلام از عوالم پیشین تا روز غدیر و بیان وجوه تمایز رویداد غدیر که در آثار پیشین کمتر مورد توجه بوده است.
۲. ارائه مستندات این حقیقت که متن خطبه غدیر در همان روز به املای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خط امیرالمؤمنین علیه السلام نگاشته شد و نبی اکرم صلی الله علیه و آله از مسلمانان برای آن متن، میثاق گرفتند و نیز آن که خطبه غدیر در کتاب

جامعه (همان کتاب حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ) موجود بوده است.

۳. توجّه به آثار، نقدها، و دیدگاه‌های پاره‌ای از مهم‌ترین اندیشمندان معاصر اهل سنت و وهابیت چون سعید حوّی (۱۹۸۹ م)، ناصر الالبانی (۱۹۹۹ م)، ابن عثیمین (۲۰۰۱ م)، محمّد سیّد طنطاوی (۲۰۱۰ م) شیخ فقید الأزهر، دکتر وهبه مصطفی زحیلی (۲۰۱۵ م)، شعیب الأرنؤوط (۲۰۱۶ م)، دکتر سعد بن عبد الله آل حمید، پرفسور علی بن أحمد بن علی السّالوس، دکتر ناصر القفاری، دکتر ناصر بن علی عائض، حسن بن علی السّقف و شماری دیگر که هنگام حیات علامه امینی با آثاری نداشتند یا آثار آنان مورد استناد علامه امینی قرار نگرفته است.

۴. توجّه به اسانید و طرق روایات مربوط به شواهد خبر غدیر و بررسی سندی بسیاری از روایات ارائه شده بنا بر روش مشهور اهل سنت و پاسخ به اشکال سندشناختی برخی از معاصران چون شعیب الأرنؤوط.

۵. توجّه به خطبه بلند غدیر و ارائه پژوهشی کوتاه و مفید در باب سیر تاریخی ثبت این خطبه در مصادر فریقین.

۶. اثبات تواتر اصل ایراد سخنرانی حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز غدیر خم و ارائه مستندات متعدد از اندیشمندان متقدم، متأخر و معاصر اهل سنت و وهابیت در این باب.

۷. اثبات تواتر برخی از فرازهای خبر غدیر (غیر از فراز «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ»). برای نمونه در خطبه غدیر، رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیش از آنکه جمله معروف «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» را بر زبان جاری فرمایند، خطاب به حاضران در آن صحرا فرمودند: «أَلَسْتُ أُولَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟» آن‌گاه فرمودند: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» و این یکی از مهم‌ترین استدلال‌های شیعه در تبیین معنای کلمه «مولی» در این خبر است. متکلمان متعصب اهل سنت، جهت برون‌رفت از نتیجه منطقی این بخش از سخنرانی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به‌طور کلی آن را غیر صحیح

تلقی می‌کنند. علامه امینی در «الغدیر» این فراز را جزء بخش‌های صحیح و ثابت حدیث غدیر دانسته است؛ اما در این اثر - برای نخستین بار - افزون بر صحت سند، «تواتر لفظی» این فراز از خبر غدیر با ارائهٔ آسانید و طرق متعدد ثابت شده است.

۸. ویرایش‌ها، بازبینی‌ها و اصلاحات برخی موضوعات ارائه شده در «الغدیر» و بازخوانی و تصحیح برخی منابع و مصادر و برخی از داده‌های علمی. برای نمونه در این اثر، در بحث مربوط به روایت طبقهٔ صحابهٔ جریان غدیر و در بحث مربوط به اعتراف‌کنندگان به معنای خبر غدیر، تفاوت‌هایی با «الغدیر» به چشم می‌آید.

۹. توجه به مستندات عالمان زیدی در اثبات دلالت خبر غدیر بر ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و بهره‌گیری از برخی نسخه‌های مخطوط زیدیه و نیز نسخ خطی اهل سنت که به احتمال زیاد در اختیار علامه امینی نبوده است. مانند نسخه مخطوط «مجلسان» از ابوبکر العنبری، «الکاشف الأمين» نگاشته مداعس، «الکامل المنیر»، تألیف منتسب به قاسم رسی و برخی آثار دیگر چون «رسالة طرق حدیث من کنت مولاة فعلی مولاة»، اثر مهمم ذهبی که در زمان علامه مفقود بوده است. همچنین برخی منابع مطبوع مانند «الفوائد» حربی، «الانتصار» ابن ابی الخیر عمرانی، «بلوغ الأرب» شهراری، «مصباح العلوم» رصاص، «اشراق اللاهوت» عبیدلی، «الإصباح» مویدی، و پاره‌ای از مصادر دیگر که به احتمال قوی در اختیار علامه امینی نبوده است.

۱۰. تکمیل فحص علامه امینی در کشف مصادر اهل سنت در پاره‌ای از مستندات مربوط به خبر غدیر. به عنوان مثال، علامه امینی برای حدیث «التّهنته»، به شصت و چهار منبع از مصادر اهل سنت اشاره کرده، و در این

کتاب، هشت مورد دیگر از مصادر متقدم اهل سنت به آن اضافه شده است. هم‌چنین در خصوص استعمال لفظ مولى در معنای اولی، قریب به چهل مصدر از مصادر اهل سنت، به تحقیق موجود در «الغدیر» افزوده شده است.

۱۱. پرداخت نسبتاً مفصل به ادله مخالفان در جهت انصراف از معنای غدیر و ارائه نقدهای دلالتی، محتوایی، تاریخی و جریان‌شناختی.

۱۲. توجه به تشکیل خانواده حدیثی و گزارش‌های مشابه با خبر غدیر و بهره‌گیری از آن‌ها در جهت اثبات دیدگاه شیعیان و رد پندار مخالفان.

البته جای بحث تفصیلی در باب آیات غدیر، شبهات بیرونی غدیر و ظرایف و لطایف پیام غدیر و اعمال و آداب روز غدیر در کنار ضرورت‌های ترویج این پیام بزرگ و وظایف شیعیان نسبت به آن، در این اثر به شدت خالی است که امید است در مجلدات بعدی مورد توجه قرار گیرد. اثر حاضر اگرچه یک اثر علمی و پژوهشی است و طیف خاصی از محققان را به‌عنوان گروه هدف خود در نظر گرفته است؛ اما مطالعه آن برای دانشجویان و علاقه‌مندان به حوزه حدیث و کلام نیز بسیار مؤثر و مفید خواهد بود. امید است که در آینده، غدیرپژوهی و غدیرنگاری با بسامد و توجه بیشتری در محافل علمی جهان اسلام، مورد اعتنای اصحاب علم و دین قرار گیرد. با دعا برای تعجیل در امر ظهور آخرین وارث غدیر، حضرت بقیة الله الأعظم علیه السلام.

یکی از جذاب‌ترین فرازهای این کتاب، اعتراف یکی از سرکردگان وهابیت در روزگار ما به حقیقت معنای «ولی» در حدیث شریف غدیر است. وی در زمان مرحوم علامه امینی هنوز مطرح و مشهور نبوده است و او کسی نیست جز محمد بن صالح بن محمد بن سلیمان التمیمی، معروف به «ابن عثیمین» اندیشمند شهیر وهابی، استاد دانشگاه ام القری مکه و رئیس دانشگاه شریعت قصیم عربستان سعودی، که در پاسخ به سؤالی درباره جواز خطاب به ملوک و فرمانروایان با لفظ «یا مولای»، چنین می‌گوید:

«سُئِلَ فَضِيلَةُ الشَّيْخِ: عَنِ قَوْلِ الْإِنْسَانِ إِذَا خَاطَبَ مَلِكًا: «يَا مَوْلَايَ» فَأَجَابَ بِقَوْلِهِ: الْوِلَايَةُ تَنْقَسِمُ إِلَى قِسْمَيْنِ: الْقِسْمُ الْأَوَّلُ: وَوِلَايَةُ مُطْلَقَةً وَهَذِهِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ... الْقِسْمُ الثَّانِي: وَوِلَايَةُ مُقَيَّدَةٌ مُضَافَةٌ، فَهَذِهِ تَكُونُ لِغَيْرِ اللَّهِ، وَهَلَا فِي اللَّغَةِ مَعَانٍ كَثِيرَةٌ مِنْهَا النَّاصِرُ، وَالْمُتَوَلَّى لِلْأُمُورِ، وَالسَّيِّدُ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ) وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ» وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّمَا الْوِلَايَةُ لِمَنْ أَعْتَقَ»^۱

از شیخ ابن عثیمین درباره شخصی که یک فرمانروا و پادشاه را «یا مولای» خطاب می کند، سؤال شد. [که آیا با توجه به اینکه خداوند مولای ماست، می توان به غیر خداوند هم «مولا» بگوییم؟] شیخ در جواب گفت: ولایت بر دو گونه است. گونه نخست ولایت مطلقه است و این ولایت برای خداوند است. ... گونه دوم: ولایت مقید و مضاف است. این گونه برای غیر خداوند [نیز] به کار می رود. این معنا از ولایت در لغت معانی بسیاری دارد. مانند [یک: ناصر، دو: متولی امور و سه: آقا و سرور (در مقابل برده)]. خداوند در قرآن [خطاب به دو همسر پیامبر ﷺ می فرماید: «اگر شما دو زن علیه پیامبر ﷺ پشت به پشت هم دهید، پس خداوند و جبرئیل و صالح مؤمنان، مولای او (یعنی ناصر او) هستند.» و رسول خدا ﷺ می فرماید: هر کس که من مولای او (یعنی متولی امور او) هستم، علی ﷺ نیز مولای او (یعنی متولی امور او) است. و نیز پیامبر ﷺ می فرماید: «ولاء [ارث برده آزاد شده ای که وارث ندارد] برای [مولای او یعنی آقا و سید اوست که] او را آزاد کرده است.

همان طور که ملاحظه می شود شیخ شهیر و هابیت در بیانی روشن، لفظ مولا در خبر غدیر را به عنوان شاهد مثالی برای کاربرد این لفظ در معنای متولی امر

ذکر کرده و به این طریق رسماً و صریحاً از معنای این حدیث خبر داده است! او برای گونه دوم ولایت (ولایت مقیّده مضافه) سه معنا ذکر کرده است: ناصر، متولّی امور و سیّد. به عنوان شاهد معنای ناصر، آیه مذکور از سوره تحریم را مثال می‌زند. برای معنای متولّی امر، خبر غدیر را بیان می‌کند و برای معنای سیّد به حدیث آزادکننده برده استناد می‌کند! پس در نگاه او نه تنها خبر غدیر از تولّی امر حضرت امیر علیه السلام خبر می‌دهد، بلکه این حدیث به عنوان مثالی برای این معنا از لفظ مولا قابل استناد است! آیا چنین اعتراف شگرفی در کنار شواهد پیشین، کمترین تردیدی در معنای خبر غدیر باقی می‌گذارد؟

فرصت را غنیمت می‌شماریم و در ادامه این اثر، جان و دل را به ذکر برخی فضایل و کرامات اول مظلوم عالم امیرمؤمنان علیه السلام معطر و نورانی می‌کنیم و شما خواننده عزیز مطمئن باشید که با خواندن این سطور در حال عبادت به سر می‌برید، چرا که از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده است:

«ذکر علی علیه السلام عبادت.»^۱

یاد علی علیه السلام عبادت است.

ابن شاذان قمی، کتابی دارد با عنوان «مائة منقبة». در این کتاب، یکصد روایت از مناقب و فضایل حضرت علی علیه السلام را از کتاب‌های عامه نقل نموده است. از جمله این روایت از وجود مقدس خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله:

«إن الله تعالى جعل لأخي علي بن أبي طالب علیه السلام فضائل لا تحصى كثرة؛ فمن ذكر فضيلة من فضائله مقراً بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر. و من كتب فضيلة من فضائله لم تنزل الملائكة تستغفر له ما بقى لتلك الكتابة رسم. و من أصغى إلى فضيلة من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها

بالاستماع. ومن نظر إلى كتاب في فضائل علي عليه السلام غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالنظر». ثم قال: «النظر إلى علي بن أبي طالب عليه السلام عبادة، و ذكره عبادة، ولا يقبل الله إيمان عبد من عباده كلهم إلا بولايته و البراءة من أعدائه».

همانا خداوند برای برادرم علی عليه السلام فضیلت‌هایی قرار داده که از فراوانی قابل شمارش نیست. هرکس یک فضیلت از فضیلت‌های او را به یاد آورد (با باز گوید) و به آن معتقد باشد، خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌آمرزد. هرکس یکی از فضیلت‌هایش را بنویسد، تا اثری از آن نوشته باقی باشد فرشتگان برای او طلب آموزش می‌کنند. هرکس به یک فضیلت از فضیلت‌های او گوش فرا دهد، گناهی را که با شنیدن مرتکب شده خداوند می‌آمرزد. هرکس به نوشته‌ای از فضیلت‌های او نگاه کند، گناهی که با دیدن مرتکب شده خداوند می‌بخشاید. نگاه کردن به علی بن ابی طالب عليه السلام و یاد او عبادت است. خداوند ایمان هیچ‌یک از بندگانش را نمی‌پذیرد، مگر با ولایت او و بیزاری از دشمنانش.

رؤیایی صادق

فردی موثق که به وثاقت وی ایمان دارم می‌گفت: از ایام کودکی و نوجوانی، علاقه زیادی به قرائت قرآن و تجوید صوت و لحن داشتم و در طول هفته در جلسات متعددی شرکت می‌کردم و در مسابقات استانی و کشوری چندین بار رتبه آوردم. شبی خواب دیدم در مسجدالحرام هستم و از من برای خواندن قرآن دعوت به عمل آمد. پشت بلندگوی مسجدالحرام قرار گرفتم؛ قرآن را گشودم؛ اما قادر به خواندن آن نبودم. خط قرآن برایم ناآشنا بود، (مثل کسی که فارسی‌زبان است و از زبان لاتین سردر نمی‌آورد؛ ولی به او کتابی بدهند که لاتین است و از او بخواهند کتاب را بخواند. هرچه به خود فشار بیاورد قادر به خواندن آن نخواهد بود.) از خواب بیدار شدم و با تعجب از خود پرسیدم: خدایا! این چه خوابی بود! چندین شب گذشت. مجدداً خواب دیدم در مسجدالنبی صلى الله عليه وآله و در مدینه منوره هستم. مجدداً از پشت بلندگوی مسجد

برای تلاوت قرآن دعوت شدم؛ همین که پشت بلندگو قرار گرفتم و قرآن را گشودم که تلاوت کنم دیدم قادر به خواندن خطوط قرآن نیستم. هرچه به خود فشار آوردم نتیجه‌ای در بر نداشت. پیش یکی از علما رفتم که خوابم را تعبیر کند. گفت: تعبیر خواب روشن است، شما قاری قرآن هستید؛ اما از باطن قرآن بهره‌ای نبرده‌اید. باطن و حقیقت قرآن، ولایت امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام و ائمه طاهرین علیهم السلام می‌باشند و شما باید در کسب محبت و معرفت نسبت به آن ذوات مقدسه بیش از پیش بکوشید. کنجکاو‌ی‌ام بیشتر شد و به تحقیقات خود در این زمینه ادامه دادم. رسیدم به داستان عبدالباسط قاری معروف مصری و تا مدت‌ها به دنبال سندی محکم برای آن می‌گشتم تا این‌که به یکی از اساتید و فضلالی حوزه علمیه قم برخوردی که می‌گفت: دانمارک بودیم... یکی از شیعیان عراق می‌گفت ماه رمضان برای عمره مفرده مشرف به حج شده بودم. دیدم یک کاروان ایرانی شب در مسجدالحرام مشغول دعای ابوحمزه ثمالی هستند و روحانی کاروان با لحن خاصی برای آنان دعا را می‌خواند. خدا رحمتش کند آن روحانی مرحوم آقای ابطحی از بزرگان بودند. پس از آن‌که من به آنان ملحق شدم، یک عرب از اهالی مصر نیز به جمعیت ملحق شد. در این حال یکی از وهابی‌ها جلو آمد و گفت: حرام، حرام، شرک، شرک. مرد مصری به سمت آن وهابی رفت و گفت: «لیش شرک؟! برای چه شرک؟» و آن شرطه وهابی، وقتی واکنش تند این مرد مصری را دید، گفت: «صلوة تراویح» یعنی هنگام اقامه نماز تراویح است و دعا را تعطیل کنید. پس از اتمام دعا، من به سمت این مصری که در تمام طول دعا اشک از دیدگانش جاری بود، رفتم و در کنارش نشستیم و به او گفتم: این‌ها ایرانی و شیعه‌اند؛ من نیز از شیعیان عراق می‌باشم؛ اما شما مصری هستید. چه‌طور کنار این جمع نشستید و تا اتمام دعا آنان را همراهی کردید؟ گفت: من هم مصری؛ اما شیعه هستم. «انا ابن عبدالباسط» من فرزند عبدالباسط قاری معروف

هستم. چندین بار پدرم را خواب دیدم که داخل قبر نشسته و سرگردان است. به او گفتم: پدرجان! صوت قرآن تو شرق و غرب دنیا را فرا گرفته، چرا این گونه در قبر زانوان غم در بغل گرفته‌ای؟ در پاسخ گفت: پسرمن! ولایت [حضرت] علی علیه السلام را ندارم و مرا این جا نگه داشتند؛ فکری برایم کن، کاری برایم کن... من پس از آن فهمیدم که مسئله چیز دیگری است و خودم به مذهب شیعه درآمدم.^۱

دلیلی ساده بر حقانیت شیعه

یکی از واقعیت‌های جالب توجه در بحث شیعه و سنی آن است که امامان شیعه در نزد اهل سنت محترم و مقدس می‌باشند؛ ولی پیشوایان سنی در نزد شیعیان هیچ حرمت و ارج و اعتباری ندارند. کتاب‌های عالمان سنی آکنده از اعتراف به عظمت اهل بیت علیهم السلام و سرشار از مناقب، فضایل و کرامات امامان شیعه است و برعکس در کتب علمای شیعه نه تنها مدح و تمجیدی از رؤسای اهل سنت نشده، بلکه به تشریح جنایات، اشتباهات و مطاعن آنان پرداخته شده و بر لزوم براءت قلبی و زبانی از آنان تأکید شده است. به عنوان مثال در مورد آیات نازل شده پیرامون حضرت علی علیه السلام کتاب‌های متعددی توسط دانشمندان سنی نگاشته شده است. خطیب بغدادی در تاریخ خود به نقل از ابن عباس آورده که ۳۰۰ آیه درباره امام علی علیه السلام نازل شده است.^۲ و شبلینجی شافعی از دیگر علمای اهل سنت از ابن عباس نقل کرده که آن مقدار از قرآن که درباره امیرمؤمنان علی علیه السلام نازل شده، درباره هیچ کس نازل نشده است!^۳ برخی دیگر تعداد آیه‌ها را به ۴۵۰۰ و برخی به ۱۰۰۰ نیز رسانده‌اند.^۴

۱. به نقل از استاد نجم‌الدین طیبی، از فضایل حوزه علمیه قم

۲. تاریخ بغداد، ج ۶ ص ۲۱۹، ش ۳۲۷۵.

۳. سیدمرتضی عسکری، امام علی علیه السلام در قرآن، دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۱۰، ص ۱۰۴. (و او نقل از نور الأبصار، شبلینجی، ص ۷۳)

۴. نگاه شود به: الدر الثمین فی خمسائه آیه نزلت فی أميرالمؤمنین علیه السلام * از الحافظ البرسی.

۵. نگاه شود به: ۱۰۰۰ آیه نزلت فی الإمام علی علیه السلام، از السید الهاشم البحرانی، بیروت: دار الجوادین، ۲۰۰۹م.

از جمله کتاب‌هایی که به‌طور مستقل در خصوص آیات نازل شده دربارهٔ امیرمؤمنان علی علیه السلام از طرف علمای اهل سنت تألیف گردیده است، می‌توان به کتاب‌های ذیل اشاره کرد:

۱- «ما انزل من القرآن في أمير المؤمنين عليه السلام» تألیف: أبو الحسن احمد .. محمد بن میمون قزوینی؛

۲- «ما نزل من القرآن في أمير المؤمنين عليه السلام» تألیف: ابوالفرج اصفهانی علی بن الحسین (متوفی سال ۳۵۶ هـ)؛

۳- «ما أنزل من القرآن في علي عليه السلام» تألیف: حسین بن حکم بن مسلم حبری (متوفی سال ۲۸۶ هـ)؛

۴- «ما نزل من القرآن في علي عليه السلام» یا «المنتزع من القرآن العزيز في مناقب مولانا أمير المؤمنين عليه السلام» تألیف: ابو نعیم اصفهانی احمد بن عبد الله بن اسحاق (متوفی سال ۴۳۰ هـ)؛

۵- «ما نزل من القرآن في علي عليه السلام» یا «نزل القرآن في شأن أمير المؤمنين عليه السلام» تألیف: ابو بکر محمد بن مؤمن شیرازی از علمای قرن چهارم؛

۶- «ما نزل من القرآن في علي عليه السلام» تألیف: أبو الحامد مظفر بن أبی بکر احمد حنفی رازی آقسرائی (متوفی ۶۳۱ هـ)؛

۷- «ما نزل من القرآن في علي عليه السلام» تألیف: عبد العزيز بن يحيى بن أحمد جلودی (متوفی سال ۳۳۲ هـ)؛

۸- «الآيات النازلة في أهل البيت» تألیف: ابو محمد ابن فام حسن بن محمد مقری شافعی (متوفی سال ۴۵۸ هـ)؛

۹- «إبانة ما في التنزيل من مناقب آل الرسول صلى الله عليه وآله وسلم» تألیف: احمد بن حسن بن علی ابو العباس طوسی (متوفی سال ۳۸۴ هـ)؛

- ۱۰- «ما نزل من القرآن فی أمیر المؤمنین (علیه السلام)» تألیف: أبو بکر بن مردویه اصفهانی؛
۱۱- «ما نزل من القرآن فی علی (علیه السلام)» تألیف: هارون بن عمر بن عبدالعزیز مجاشعی؛
۱۲- «شواهد التنزیل لقواعد التنزیل فی الآیات النازلة فی أهل البيت (علیهم السلام)»
تألیف: حاکم حسکانی حنفی و...^۱

و نیز پیرامون فضائل و مناقب اهل بیت (علیهم السلام) و به ویژه امیر المؤمنین علی (علیه السلام) کتاب‌های زیادی به قلم اندیشمندان نگاشته و سخنان بی‌شماری از زبان بزرگان بیان شده است. در این میان گاه سخنان و آثار دانشمندان غیر شیعی، تأثیرگذارتر نیز بوده است؛ چرا که آن‌ها از تهمت مبالغه و اغراق مصون بوده و اعترافشان به فضایل عترت پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، به دلیل درخشش و تابناکی چهره‌های نورانی و ممتاز آن سفینه‌های نجات (علیهم السلام)، حاکی از حقایق بسیاری است. بزرگان و دانشمندان اهل سنت به فضائل و مناقب اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) و به ویژه فضایل حضرت علی (علیه السلام) اذعان داشته‌اند. شاهد بر این مدعا، کتاب‌های مستقلی است درباره اهل بیت و فضائل ایشان که اکابر عامه در آن قلم فرسایی نموده‌اند، از جمله:

- ۱- «مودة القربی» تألیف: میر سید علی همدانی شافعی؛
۲- «ینایع المودة لذوی القربی» تألیف: شیخ سلیمان قندوزی حنفی؛
۳- «رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی» تألیف: سید ابوبکر بن شهاب الدین علوی؛

- ۴- «الإتحاف بحب الأشراف» تألیف: شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبرای؛
۵- «إحیاء المیت فی الأحادیث الواردة بفضائل آل البيت» تألیف: جلال الدین سیوطی؛
۶- «فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین و الأئمة من

- ذریعتهم» تألیف: شیخ الإسلام ابو المؤید ابراهیم حموی جوینی شافعی؛
- ۷- «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» تألیف: أحمد بن عبدالله طبری شافعی؛
- ۸- «الفصول المهمة فی معرفة أحوال الأئمة» تألیف: نور الدین ابن صباغ مالکی؛
- ۹- «تذکره خواص الأئمة فی معرفة الأئمة» تألیف: سبط ابن جوزی حنفی؛
- ۱۰- «مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول» تألیف: محمد بن طلحه شافعی؛
- ۱۱- «مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام» معروف به «مناقب خوارزمی» تألیف: أبو المؤید موفق بن احمد حنفی مکی خوارزمی؛
- ۱۲- خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب تألیف: حافظ ابو عبدالرحمان احمد بن شعیب نسائی شافعی؛ و...
- علاوه بر کتب مذکور، فضائل اهل بیت به صورت پراکنده در اکثر منابع معتبر حدیثی، تاریخی، تفسیری، کلامی، فقهی، ادبی و... علمای بزرگ اهل تسنن، به وفور ثبت شده است.^۱
- خوش تر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

یابن المعجزات الموجوده

در یکی از فقرات دعای ندبه، امام عصر علیه السلام را این گونه مخاطب قرار می دهیم:

«یابن المعجزات الموجوده»

ای فرزند معجزاتی که هم اینک نیز موجود است.

برخی گمان می کنند که کرامات صادره از امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه اطهار علیهم السلام، فقط مختص دوران حیات آن بزرگواران بوده است، در حالی که هم اکنون نیز هرروز در گوشه و کنار این دنیا معجزه‌های و کرامتی از این ذوات مقدسه صادر می شود و اگر کسی توفیق می یافت و به جمع آوری و نگارش این کرامات و معجزات می پرداخت موسوعه‌ای عظیم

۱. فضایل امام علی علیه السلام در منابع اهل سنت، ص ۱۰۱-۱۰۲.

و گنجینه‌ای گرانبها در اختیار تشیع قرار می‌گرفت.

یکی از علمای عراق به نقل از یکی از دوستان طلبه‌اش می‌گفت: در سال ۲۰۰۶ یا ۲۰۰۷ میلادی از بغداد حرکت کردم و به‌طور ناشناس سوار وَن شدم. در آن برهه شیعیان را در منطقه «لطیفیه» و «یوسفیه» سر می‌بردند. به همین جهت مثل مردم عادی با دشداشه و ناشناس سوار ماشین شدم. جوانی با سر و روی عجیب نیز از مسافران بود با انگشتر طلا، گردنبند طلا، ابروی آرایش کرده ... کنار من نشست. واقعاً از او بدم آمد. در طول مسیر هرگاه می‌خواست سر سخن را باز کند، روی خوش نشان نداده و به او توجهی نکردم، تا این‌که به منطقه «لطیفیه» رسیدیم. جلوی ما ایست بازرسی بود و ماشین‌ها را نگه داشته بودند؛ ولی در واقع این تروریست‌های «القاعده» بودند که راه را بسته بودند. گفتند همه پیاده شوید. پیاده شدیم. دیگران هم قبل از ما پیاده شده بودند. عده‌ای مسلح جلو آمدند و همه ما را در یک صف قرار دادند. نگاه کردیم کنار جاده، بدن‌هایی آغشته به خون و تیر خورده روی زمین افتاده بودند. آن طرف هم تمثالی از امیر مؤمنان علیه السلام گذاشته بودند (همین عکسی که نزد ما شیعیان معروف است). می‌گفتند یکی یکی به این تمثال آب دهان بیندازید، به [حضرت] علی بن ابیطالب علیه السلام فحش دهید و سوار شوید و بروید. من هم در صف ایستاده بودم. آن جوان آرایش کرده که از او بدم می‌آمد و در تمام مسیر حتی یک کلمه با او سخن نگفتم جلو آمد و خطاب به من گفت: ای شیخ! تکلیف چیست؟ در آن لحظه که مرگ در پیش چشمان من بود، دست و پایم می‌لرزید و زبانم از وحشت بند آمده بود، با سؤال این جوان مواجه شدم. از ظاهر من فهمیده بود که طلبه هستم. پرسید: شیخ! چه باید کرد؟ تکلیف چیست؟ گفتیم: در چنین شرایطی، اهل بیت علیهم السلام به ما اجازه داده‌اند که تقیه کنیم و جان خود را حفظ کنیم، از طرفی هم معلوم نیست این عکس واقعاً عکس امیرالمؤمنین علیه السلام باشد؛ این یک نقاشی بیش

نیست. آن جوان گفت: یعنی شما آب دهان می اندازید؟ گفتم: چاره‌ای نداریم. ناگاه دیدم انگشتر، کارت شناسایی و موبایلش را درآورد و گفت: شیخنا! این‌ها امانت پیش تو باشد. آن‌ها را به دست خانواده‌ام در بغداد برسان! گفتم: می‌خواهی چه کنی؟ گفت: من به مولایم علی بن ابیطالب علیه السلام جسارت نمی‌کنم. گفتم: تو را می‌کشند. گفت: مهم نیست... فقط این‌ها نزد شما به امانت باشد. فرصت نبود برای او توضیح بدهم و قانع‌اش کنم، به‌علاوه دیدم او در تصمیم خود بسیار جدی و مصمم است. نوبت به این جوان رسید که جلوی من ایستاده بود. آن ملعون گفت: زود باش فحش بده و آب دهان بینداز... گفت: فحش می‌دهم؛ اما به تو و پدرت. هیچ‌کس با امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام دشمنی نمی‌کند، مگر اینکه زن‌زاده باشد. شما فکر می‌کنید با این کارها می‌توانید علی بن ابیطالب علیه السلام را از میان بردارید؟ ای پست‌فطرت‌ها. خدا شما را لعنت کند. به همین صراحت... با این که مرگ در مقابل او بود و می‌دید اجساد را که در مقابل او روی زمین افتاده و دست و پا می‌زنند. آن ملعون اسلحه را کشید و سه تیر به او شلیک کرد... در مقابل چشمانم جوان روی زمین افتاد و به رحمت خدا رفت. من برگشتم و سوار ماشین شدم؛ اما حال و روزم دگرگون بود؛ تمام بدنم می‌لرزید و با احدی حرف نزدم تا به خانه رسیدم. در خانه نیز با کسی سخن نمی‌گفتم... تا یک هفته حال و روزم همین‌گونه بود، گویا در کما بودم. از مردم کناره‌گرفتم. وضع عجیب و غریبی داشتم. پس از یک هفته کم‌کم به حالت عادی برگشتم. با خود گفتم: باید به وعده‌ای که به این جوان مؤمن دادم وفا کنم، باید به نزد خانواده‌اش بروم و امانتی‌ها را مسترد نمایم. آدرسش را به من داده بود. گفتم باید بروم و تسلیت بگویم و امانتی‌ها را برسانم. حتماً خانواده‌اش هنوز نمی‌دانند که چه اتفاقی افتاده و چه بلایی بر سر جوان‌شان آمده است. با آدرسی که داشتم به محله‌ او رفتم و سراغ منزلش را گرفتم. منزل را نشانم دادند. دیدم دخترپچه‌ای

جلوی در بازی می‌کند؛ اما آثار حزن و عزا بر در خانه نمایان نیست. به دختر بچه سلام کردم و از او پرسیدم: این‌جا منزل فلانی است؟ گفت: بله، او پدر من است. گفتم: چه کسی در خانه است؟ گفت: پدرم. با خود گفتم شاید این دختر عقب‌افتاده است و اوضاع را به خوبی درک نمی‌کند. به او گفتم: برو و پدرت را صدا کن. پس از لحظاتی دیدم همان جوان با عصا آمد و با من احوال‌پرسی کرد. مرا در آغوش کشید. یکدیگر را بوسیدیم و گریه کردیم. گفتم: موضوع چیست؟ گفت: بیا داخل تا برایت تعریف کنم و این‌گونه ادامه داد: وقتی ما از هم جدا شدیم و من جلو رفتم و آن‌گونه سخن گفتم، آن‌ها به من تیراندازی کردند؛ اما من گلوله‌ها را احساس نکردم. فقط دیدم باد تندی وزید و ابری سیاه دیدم و همان لحظه بر روی زمین افتادم. وقتی افتادم دیدم در آغوش آقا امیرالمؤمنین علیه السلام هستم. آن حضرت تبسمی نمود و دست مبارک را روی چشمانم کشید و فرمود: چه می‌بینی! من خانواده‌ام را دیدم. مادرم، همسرم، دخترم. فرمود می‌خواهی نزد خانواده‌ات برگردی؟ گفتم: نه، می‌خواهم پیش شما بمانم. فرمود: هنوز وقتش فرا نرسیده... اما تو با ما هستی ان‌شاءالله. بعد امام علیه السلام دست مبارک خود را به روی سینه‌ام کشید، همان‌جایی که دو گلوله به آن‌جا اصابت کرده بود و دستش را برداشت. دیگر چیزی نفهمیدم. وقتی به خود آمدم دیدم در بیمارستان هستم و سرم و اکسیژن به من وصل کرده‌اند. آن گلوله‌ای که آقا روی آن دست نکشید و به ران من اصابت کرده بود حالا مرا به زحمت انداخته است و در حال مداوای آن هستم؛ ولی از آن دو گلوله دیگر هیچ اثری نیست. آن دو گلوله اصلی که به قفسه سینه اصابت کرده و کشنده بود به برکت دست امام به کلی از بین رفت. گفتم: می‌خواهم پیش شما بمانم. فرمود: تو با ما هستی؛ اما اجلت نرسیده است. این جوان با این اوصاف که مرگ را جلوی چشمانش دیده، این‌گونه رفتار می‌کند؛ ما درباره میثم تمار حرف نمی‌زنیم که در مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام تربیت

یافته است، یا درباره سلمان و اباذر و عمار سخن نمی‌گوییم. سخن درباره جوانی است که با وضع آن چنانی زندگی کرده است.

اعجاز نهج البلاغه

اهل بالکان بود (از خوش آب و هواترین مناطق اروپا) دکترای داروسازی و دو فوق لیسانس در رشته‌های روانشناسی و آناتومی داشت. به هفت زبان زنده دنیا آشنا بود. پدرش پزشک فوق تخصص خون و سهام‌دار بیمارستان. می‌گفت همواره در زندگی به دنبال گمشده‌ای می‌گشتم؛ همه‌گونه لذتی را تجربه کرده بودم. در معتبرترین دانشگاه‌ها تحصیل کرده و فارغ‌التحصیل شده بودم؛ اما گمشده‌ای داشتم. هنوز به آرامش نرسیده بودم. با خود گفتم شاید یک اتومبیل آخرین مدل بتواند آرامم کند. به شرکت بنز آلمان، اتومبیلی سفارش دادم که در نوع خود بی‌نظیر بود. چند روزی که سوار آن شدم، دلزده شدم. فکر کردم اگر منزلی لوکس تهیه کنم به آرامش خواهیم رسید. خانه‌ای خریدم بالای پانصد متر با تمام امکانات؛ اما آرامش به من روی نیاورد. گفتم به سیر و سیاحت بپردازم. تمام اروپا را گشتم، وجب‌به‌وجوب؛ اما بی‌قراری و اضطراب گریبانم را رها نمی‌کرد. هر لذتی را که شما تصور کنید تجربه کرده بودم. در حیرت و بن‌بست عجیبی گرفتار شده بودم. روزی همین‌طور که در داروخانه نشسته بودم و در خود فرو رفته بودم، نگاهم به کتابی افتاد که در زمان تحصیل در دانشگاه توسط یکی از دوستانم به من هدیه شده بود؛ ولی اصلاً لای آن را هم باز نکرده بودم. از سر کنجکاوی و بی‌حوصلگی به سراغ آن کتاب رفتم. آن را گشودم، برایم بسیار عجیب و غریب بود. آیا تابه‌حال کتابی دیده‌اید که با شما حرف بزند؟ خدایا! گویا گمشده‌ام را یافته بودم. عاشق این کتاب شده بودم. نمی‌توانستم خود را از آن دور نگه دارم. هرکجا که می‌رفتم، آن را با خود می‌بردم. چندین بار آن را از اول تا آخر مطالعه کردم. هنوز هم وقتی آن را ورق

می‌زنم، از نگاه به آن و تأمل در کلمات و جملات آن لذت می‌برم و هر بار مطلب جدیدی می‌آموزم، گویا آموزه‌هایش تمام شدنی نیست. این کتاب مثل بقیه کتاب‌ها نیست که یکبار آن را بخوانی و با آن خداحافظی کنی، بلکه دائم باید به آن مراجعه کنی... با خود گفتم چه کسی این کتاب را نوشته؟ نویسنده آن کجاست؟ آیا زنده است؟ به پرس‌وجو پرداختم. به این ترتیب پس از چندین ماه تحقیق به اسلام و ایران و شیعه علاقه‌مند شدم تا آن‌جا که امروز در حوزه علمیّه قم مشغول تحصیل علوم حوزوی می‌باشم. می‌دانید آن کتاب چه بود؟ ترجمه صربی نهج البلاغه.

خاطره‌ای از معراج

ابن عباس گوید: شنیدم رسول خدا ﷺ فرمود: در سفر معراج که مرا به سوی آسمان سیر می‌دادند، به هر گروهی از فرشتگان برخورد کردم سراغ علی علیه السلام را از من گرفتند که من گمان کردم آوازه علی علیه السلام در آسمان مشهورتر از آوازه من روی زمین است. در آسمان چهارم عزرائیل را دیدم. به من گفت: ای محمد! علی علیه السلام چه می‌کند؟ گفتیم: دوست من! علی علیه السلام را از کجا می‌شناسی؟ گفت: ای محمد! از آنجایی که قبض روح تمام آفریدگان خدا به دست من است، جز تو و علی علیه السلام که خداوند با دست قدرت خود روح شما را خواهد گرفت. سپس رسول خدا ﷺ ادامه داد: چون به زیر عرش رسیدم، ناگاه دیدم علی بن ابی‌طالب علیه السلام زیر عرش ایستاده است. گفتیم: ای علی! تو زودتر از من آمده‌ای؟! جبرئیل گفت: ای محمد! با که سخن می‌گویی؟ گفتیم: برادرم علی علیه السلام. گفت: ای محمد! این خود علی علیه السلام نیست! فرشته‌ای از فرشتگان خداست که خداوند او را به شکل علی علیه السلام آفریده است؛ ما فرشته‌های مقرب به خاطر مقامی که علی بن ابی‌طالب علیه السلام نزد خداوند سبحان دارد، هرگاه مشتاق دیدار او شویم، این فرشته را زیارت

کرده و از خداوند برای شیعیانش طلب آموزش می‌کنیم.^۱

مژده جبرئیل

جابر بن عبدالله گوید: خدمت رسول خدا ﷺ نشستہ بودم که علی ؑ وارد شد، پیامبر ﷺ او را به نزدیک خود فرا خواند و دستمالش را به صورت علی ؑ کشید و فرمود: ای ابوالحسن! آیا مژده‌ای که جبرئیل به من داده به تو بشارت ندهم؟ عرضه داشت: چرا، ای رسول خدا! پیامبر ﷺ فرمود: (جبرئیل ؑ به من بشارت داده) در بهشت چشمه‌ای است به نام تسنیم. دو نهر از آن جاری است که اگر تمامی دنیا از آن بیاشامند سیراب شوند و اگر کشتی‌های دنیا در آن قرار گیرند حرکت کنند، سنگ‌ریزه‌های آن لؤلؤ و مرجان تازه و علف‌های آن زعفران است، بر کناره‌های آن صندلی‌هایی از نور قرار دارد و عده‌ای روی آن‌ها نشستہ‌اند که از نور پیشانی‌شان خوانده می‌شود که این‌ها محبین علی بن ابی‌طالب ؑ هستند.^۲

آثار محبت امیر مؤمنان ؑ

عبدالله پسر عمر خطاب گوید: از رسول خدا ﷺ در مورد [حضرت] علی بن ابی‌طالب ؑ پرسیدیم. حضرت از این که ما هنوز [حضرت] علی ؑ را نشناخته و زیر بار ولایت او نرفته‌ایم خشمگین شده، فرمودند: چه شده که عده‌ای آن کس را که به جز نبوت، نزد خدا مقامی همچون مقام من دارد انکار می‌کنند؟! آگاه باشید! هرکه علی ؑ را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکه مرا دوست بدارد خدا از او خشنود شده و هرکه خدا از او خشنود شود، بهشت را پاداشش قرار می‌دهد. آگاه باشید! هرکه علی ؑ را دوست بدارد فرشتگان برای او طلب آموزش می‌کنند و

۱. مائة منقبة ابن ساذان، منقبة ۱۳.

۲. مائة منقبة ابن ساذان، منقبة ۲۹.

در بهای بهشت به روی او بازگشته تا بی حساب از هر دری که بخواهد وارد شود. آگاه باشید! هرکه علی علیه السلام را دوست بدارد خداوند نامه عملش را به دست راستش می دهد و همچون محاسبه پیامبران (به آسانی و با دیده احترام) با او محاسبه می کند. آگاه باشید! هرکه علی علیه السلام را دوست بدارد تا از آب حوض کوثر نیاشامد و از میوه درخت طوبی نخورد و جایگاهش را در بهشت نبیند، نمی میرد. آگاه باشید! هرکه علی علیه السلام را دوست بدارد خداوند سختی و اندوه مرگ را بر او آسان کرده و قبرش را باغی از باغ های بهشت قرار می دهد. آگاه باشید! هرکه علی علیه السلام را دوست بدارد خداوند به تعداد رگ های بدنش حوریه هایی در بهشت به او عطا فرماید و شفاعت او را در حق شصت نفر از فامیل هایش قبول می کند و برای او به عدد موهای بدنش شهری در بهشت می باشد. آگاه باشید! هرکه علی علیه السلام را شناخته و دوست بدارد خداوند به همان گونه که عزرائیل را به سوی پیامبران می فرستد به سوی او خواهد فرستاد و وحشت سؤال قبر را از او برداشته و قبر او را نورانی و به اندازه مسیر هفتاد سال راه، وسیع کرده و روز قیامت روسفیدش سازد. آگاه باشید! هرکه علی علیه السلام را دوست بدارد، خداوند او را همراه راست کرداران و شهیدان و خوبان، زیر سایه عرش خود جای داده و از بزرگ ترین ترس (وحشت محشر) و بیم صیحه روز قیامت ایمن بدارد. آگاه باشید هرکه علی علیه السلام را دوست بدارد خداوند نیکی های او را قبول کرده و از سر تقصیراتش درمی گذرد و او در بهشت از دوستان سرور شهیدان حضرت حمزه علیه السلام خواهد بود. آگاه باشید! هرکه علی علیه السلام را دوست بدارد خداوند حکمت را در دلش استوار، حقیقت را بر زبانش جاری و درهای رحمت را به روی او باز می کند. آگاه باشید! هرکه علی علیه السلام را دوست بدارد عائله خداوند روی زمین شمرده می شود و خداوند بر فرشتگان و حاملین عرشش به او افتخار و مباهات می کند. آگاه باشید! هرکه علی علیه السلام را دوست بدارد فرشته ای از زیر عرش او را ندا می کند: «ای بنده خدا!

اکنون اعمالت را از سر بگیر که خداوند تمامی گناهانت را بخشید». آگاه باشید! هرکه علی علیه السلام را دوست بدارد روز قیامت با صورتی همچون ماه شب چهارده می آید. آگاه باشید! هرکه علی علیه السلام را دوست بدارد خداوند تاج بزرگی بر سرش گذاشته و لباس عزت بر او بپوشاند. آگاه باشید! هرکه علی علیه السلام را دوست بدارد همچون برق، بدون مشقت از صراط می گذرد. آگاه باشید! هرکه علی علیه السلام را دوست بدارد خداوند امان نامه از دوزخ، دوری از نفاق، تذکره عبور از صراط و امان از عذاب برای او می نویسد. آگاه باشید هرکه علی علیه السلام را دوست بدارد دفتر حسابرسی برایش باز نشده و ترازوی عملی برای او گذارده نمی شود، به او گفته می شود: «بدون حساب وارد بهشت شو!» آگاه باشید! هرکه خاندان محمد صلی الله علیه و آله را دوست بدارد از حسابرسی، ترازوی سنجش اعمال و عبور از صراط ایمن است. آگاه باشید! هرکس با دوستی آل محمد علیهم السلام بمیرد فرشتگان با او مصافحه کرده و دست می دهند و ارواح پیامبران به دیدار او می آیند و خداوند تمام خواسته هایش را برآورده می سازد. آگاه باشید! هرکس با دشمنی آل محمد علیهم السلام بمیرد کافر مرده است. آگاه باشید! هرکس با دوستی آل محمد علیهم السلام بمیرد مؤمن مرده است و من ضامن بهشت اویم. آگاه باشید! هرکس با دشمنی آل محمد علیهم السلام بمیرد روز قیامت بر پیشانی اش نوشته شده: «این از رحمت خدا مایوس است!» آگاه باشید! هرکس با دشمنی آل محمد علیهم السلام بمیرد بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد. آگاه باشید! هرکس با دشمنی آل محمد علیهم السلام بمیرد (روز قیامت) با صورتی سیاه از قبرش خارج می شود.^۱

نوه چنگیز خان مغول چگونه شیعه شد؟

روزی سلطان محمد خدابنده بر همسر خود خشم گرفت و در یک جلسه او را

سه طلاقه کرد؛ ولی به دلیل علاقهٔ بسیاری که به وی داشت خیلی زود از کردار خویش پشیمان شد و به همین خاطر عالمان سنی را دعوت نمود و از آنان مشورت خواست. آن‌ها گفتند: هیچ راهی وجود ندارد، مگر این که نخست محلّ (فردی غیر از سلطان) با او ازدواج کند سپس مجدداً سلطان خواهد توانست او را به عقد خویش درآورد. سلطان گفت: برای من پذیرش این امر، بسیار سخت است. هیچ راه دیگری وجود ندارد؟ شما علما در بسیاری از مسائل با یکدیگر اختلاف نظر دارید فقط در همین یک مسئله همه باهم اتفاق نظر دارید؟ گفتند: بله. در این هنگام یکی از مشاوران اجازهٔ سخن خواست و اظهار داشت: جناب سلطان! در شهر جلهٔ عالمی زندگی می‌کند که چنین طلاق‌ی را باطل می‌داند، خوب است او را نیز احضار نموده و نظر او را جویا شوید. (منظور وی، علامهٔ حلی رحمته الله علیه بود). عالمان سنی برآشفتنند و گفتند: آن عالم، رافضی مذهب بوده و رافضیان افرادی کم‌عقل و بی‌خرد می‌باشند و اساساً در شأن سلطان نیست که چنین فردی را به حضور بپذیرد. سلطان گفت: به هر حال دیدن او خالی از فایده نیست و دستور داد علامهٔ حلی رحمته الله علیه را در محضر او حاضر نمایند.

وقتی علامه وارد مجلس سلطان محمد خدابنده شد علمای مذاهب چهارگانهٔ اهل سنت نیز در آن جلسه حاضر بودند. علامه بدون هیچ ترس و واهمه‌ای نعلین خود را به دست گرفت و خطاب به همهٔ حاضران سلام کرد و آن‌گاه یک‌راست به سمت سلطان رفت و در کنار او نشست. عالمان سنی رو به سلطان کرده و گفتند: دیدید؟ ما نگفتیم شیعیان افرادی سبک‌سر و بی‌عقل می‌باشند؟! سلطان گفت: او عالم است. دربارهٔ رفتار او از خودش سؤال کنید. آن‌ها به علامه گفتند: چرا به سلطان سجده نکردی و آداب تشریفات حضور را به‌جا نیاوردی؟ علامه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از هر سلطانی برتر و بالاتر بود و کسی بر او سجده نکرد، بلکه فقط به آن

حضرت سلام می‌کردند و خدای تعالی نیز فرموده است:

﴿فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ﴾^۱

چون داخل خانه‌ای شدید به یکدیگر سلام کنید، سلام و درودی که نزد خداوند مبارک و پاک است.

از سوی دیگر به اتفاق ما و شما، سجده برای غیر خدا حرام است. پرسیدند: چرا جسارت کردی و کنار سلطان نشستی؟ علامه پاسخ داد: چون جای دیگری برای نشستن نبود و از طرفی سلطان و غیرسلطان با یکدیگر مساوی‌اند و این جسارت به محضر سلطان نیست. پرسیدند: چرا کفش‌های خود را به داخل مجلس آوردی؟ آیا هیچ آدم عاقلی در محضر سلطان و چنین مجلسی این‌گونه رفتار می‌کند؟ علامه گفت: ترسیدم حنفی‌ها کفش‌هایم را بدزدند همان‌گونه که ابوحنیفه، نعلین رسول اکرم ﷺ را دزدید. علمای حنفی حاضر در آن مجلس برآشفتند و فریاد زدند: چرا دروغ می‌گویی؟ این تهمت است. ابوحنیفه کجا و زمان پیامبر ﷺ کجا؟ ابوحنیفه صد سال پس از پیامبر ﷺ تازه به دنیا آمد. علامه گفت: ببخشید اشتباه از من بود. احتمالاً شافعی، نعلین پیامبر ﷺ را سرقت کرده است. این بار صدای شافعی‌ها درآمد که شافعی در روز مرگ ابوحنیفه و دویست سال پس از رحلت پیامبر ﷺ دیده به جهان گشوده است. علامه گفت: چه می‌دانم! شاید کار مالک بوده است. علمای مالکی هم مثل حنفی‌ها و شافعی‌ها و به همان شیوه اعتراض کردند. علامه گفت: پس فقط احمد بن حنبل می‌ماند، قطعاً سارق احمد بن حنبل است. حنبلی‌ها هم برآشفتند و به اعتراض و انکار پرداختند. در این لحظه علامه رو به سلطان کرد و گفت: جناب سلطان! ملاحظه کردید که اینان اقرار کردند هیچ‌یک از رؤسای این مذاهب چهارگانه اهل سنت در زمان حیات رسول خدا ﷺ حاضر نبوده‌اند و حتی صحابه آن

حضرت را هم ندیده‌اند... سلطان گفت: آیا این حرف صحیح است؟ عالمان سنی گفتند: بله هیچ‌یک از این چهار نفر (که رئیس مذاهب اهل سنت می‌باشند) رسول خدا ﷺ و صحابه آن حضرت را درک نکرده‌اند. آن‌گاه علامه گفت: ولی ما شیعیان پیرو آن آقای هستیم که به منزلهٔ نفس و جان رسول خدا ﷺ بود و از کودکی در دامن پیامبر ﷺ نشو و نما یافت و بارها و بارها از سوی آن حضرت به عنوان وصی و جانشین رسول خدا ﷺ معرفی شد. سلطان که متوجه حقانیت مذهب شیعه شده بود پرسید: نظر شیعه دربارهٔ این طلاق چیست؟ علامه پرسید: آیا جناب‌عالی طلاق را در سه مجلس و در محضر دو نفر عادل جاری نموده‌اید؟ سلطان گفت: نه! علامه گفت: در این صورت طلاق باطل می‌باشد چون فاقد شرایط صحت است. آن‌گاه سلطان محمد خدابنده به دست علامه شیعه شد و به حاکمان شهرهای تحت فرمانش نامه نوشت که از این پس با نام ائمهٔ دوازده‌گانه شیعه خطبه بخوانند و به نام ائمهٔ اطهار ﷺ سکه ضرب کنند و نام آنان را بر در و دیوار مساجد و مشاهد مشرفه حک نمایند.

تأثیر «الغدیر»

فرزند علامه می‌گوید: به یاد دارم که بعد از انتشار جلد سوم و ششم «الغدیر» در عراق، اعتراضاتی از طرف بعضی از افراد به عمل آمد و به نخست‌وزیر وقت، نوری سعید شکایت کردند و از جمله شاکیان، یک نفر هم از وکلای دادگستری موصل بود، یک نفر از علمای آن دیار و چهار نفر دیگر که به نوری سعید گفتند: شما نباید اجازه دهید در عراق که قلب عالم اسلام است چنین کتابی چاپ شود و باید از خلفا دفاع کنید. نوری سعید گفت: من از این کتاب خبری ندارم و چیزی نمی‌دانم. وکیل دادگستری موصل یک نسخه جلد ششم «الغدیر» را که با خود آورده بود ارائه نمود. نوری سعید یک هفته مهلت خواست تا جواب آن‌ها را بدهد. بعد از مدت مقرر که آمدند در جواب آن‌ها گفت: من کتاب را مطالعه نمودم، مؤلف آن نه عراقی است و نه

عرب، بلکه یک عالم ایرانی است و تنها کاری که از دست ما ساخته است این است که به او بگوییم آقا از عراق بیرون برو؛ اما این مسأله هم صلاح ما نیست. چون سه چهارم ساکنان عراق را شیعیان تشکیل می‌دهند و در همه جا از هیأت دولت گرفته تا تمام تشکیلات اداری و غیر اداری عراق حضور دارند، و اگر شیعیان به ما اعتراض نمودند که به چه دلیلی عالم شیعی ما را از عراق اخراج کردید ما در جواب چه بگوییم؟ اصولاً من یک مرد سیاسی هستم و شما از یک مرد روحانی و عالم شاکی هستید، اگر یک روز من بخواهم علیه یکی از روحانیون شما و روحانیت قدم بردارم باید شما جلوی مرا بگیرید، نه اینکه مرا علیه یک فرد روحانی تحریک نمایید. علاوه بر اینها من این کتاب را مطالعه نمودم و دیدم که آنچه در آن نقل شده، از قول علما و ائمه سنت و جماعت است، لذا من نمی‌توانم جلوی انتشار این کتاب را بگیرم و با شما همکاری و همراهی نمایم. بنابراین به شما توصیه میکنم که دفاع شما فقط در حدود سکوت باشد. در طول تاریخ اسلام، مسلمانان سنی مذهب، شیعه را مشرک و کافر می‌دانستند و حتی می‌گفتند شما شیعیان به تمثال حضرت علی علیه السلام سجده می‌کنید؛ ولی اکنون که کتاب «الغدیر» را برای علمای بزرگ جهان اسلام و شخصیت‌های برجسته فرستادم همه آن‌ها کتاب را با حسن قبول تلقی نمودند و تقریظ‌هایی بر آن نگاشتند و فرستادند. یکی از آثار و نتایج کتاب «الغدیر» در جهان اسلام و میان مسلمانان، گرویدن گروه‌های مختلف و افراد فراوانی به تشیع است که بر اثر مطالعه این کتاب صورت گرفته است. برای نمونه، در سفر به مصر به شخصی به نام حسین عبدالرزاق برخوردیم که از نمایندگان مجلس شورای مصر بود؛ مردی تیزفهم و تحصیل کرده بود. چند جلسه‌ای با هم بودیم. در جلسه دوم رو به من کرد و گفت: «من یک مطلب سیری از زندگی‌ام را می‌خواهم به شما بگویم»، گفتم بفرمایید. گفت: «مشروط بر اینکه برای هیچ‌کس نقل نکنید»، گفتم من قول می‌دهم و تضمین

می‌کنم. نامبرده گفت: «من تا خواندن جلد ششم کتاب «الغدیر» شیعه نبودم، اما اکنون خود و تمام افراد خانواده‌ام شیعه هستیم».

در تونس و مراکش هم افراد بسیاری سراغ داریم که با مطالعه کتاب «الغدیر» شیعه شدند و خیلی هم برای تشیع خوب تبلیغ می‌کنند. 'مرحوم علامه امینی نه تنها خود با غیرت و حمیت به دفاع از مذهب تشیع مشغول بود، بلکه به کسانی که در این مسیر گام می‌نهادند دلگرمی می‌داد و به آنان کمک می‌نمود. مؤلف کتاب ارزشمند «سیری در صحیحین» می‌گوید:

من اوائل طلبگی ام بود. مقداری از سطح را که خوانده بودم، حساس شدم به این دو کتاب اصلی اهل سنت (صحیح بخاری و مسلم) که چه می‌گویند؟ این دو کتاب را امانت گرفتم و در یک دفترچه جیبی مقداری از مباحث این دو کتاب را که محل خدشه می‌توانست باشد، یادداشت کردم. یک وقتی به تبریز شرفخانه، منطقه خودمان رفته بودم. اتفاقاً آقای امینی آمده بودند آن‌جا. رفتم و دفترچه را هم با خودم بردم. من یک جوان ۱۸ یا ۲۰ ساله بودم و آقای امینی علامه مشهور و بزرگ بود. علامه دفتر را که دید گفت: «ادامه این کار بر تو واجب است». گفتم: «آقا، من سواد نمی‌کشد. همین قدر بلد بودم که نوشتم». گفتند: «بنویس و عمیق‌تر بنویس». گفتم «بلد نیستم». گفتند: «هرچه می‌توانی بنویس خودم تصحیح می‌کنم». آقای نجمی می‌گفتند که گاهی اوقات علامه می‌آمدند ایران، و گاهی من نوشته‌هایم را توسط مسافر بر ایشان می‌فرستادم، یکی یکی تصحیح می‌کردند و ادعا می‌کنم که تمام سطرها را علامه با حوصله یکی یکی خوانده بود.^۲

۱. امین شریعت، ص ۲۹۷-۳۰۰.

۲. امین شریعت، ص ۳۱۱.

نمونه‌ای از اعتراف به عظمت «الغدیر»

دکتر صفاء عبد العزیز عُمَر خُلوصی (م ۱۹۹۵ م) استاد دانشگاه آکسفورد، ادیب، مورخ و زبان‌شناس سنی عراقی افزون بر رسالهٔ دکتری خود با عنوان «اثر التَّشیع فی الأدب العربی» در نامه نگاری‌های خود با علامه امینی از غدیر و قطعیت صدور آن یاد کرده است. متن نامه‌های او در جلد نهم ترجمهٔ «الغدیر» چنین آمده است: از استاد «صفاء خلوصی» فارغ التَّحصیل دانشگاه لندن، نامه‌هایی در مقام تقدیر از این دروس عالیه و آگاهی‌اش از این حقائق تاریخی به ما رسیده است و ما در مقام تشکر از او قسمت‌هایی از آن نامه‌ها را در این جا می‌آوریم:

«عزیزم علامه بزرگ و بختا جلیل استاد امینی.

پس از درود گرم و ارادت و اخلاص به عرض می‌رسد: خرسندم از این که این نامه را برایتان می‌نویسم و از حالتان استفسار می‌کنم. امیدوارم که در کمال صحت و خوشی بوده همواره برای بحث‌های علمی و تفکرات عالی، به عنوان ذخیره باقی باشید. من هیچ‌گاه نمی‌توانم اعجاب شدیدم را نسبت به شما کتمان کنم و همواره این مطلب را، نزد بسیاری از برادران در بغداد و مستشرقان در لندن گفته‌ام زیرا مردی که ۱۵ سال از عمرش را در تألیف کتابی صرف کند، شایسته بزرگ شمردن و اعجاب است. من تقدیم رساله و تزم را به دانشگاه لندن تا صدور کتاب‌تان و آگاهی‌ام نسبت به آن تأخیر انداختم، زیرا دوست می‌داشتم که در متن رساله‌ام، به «الغدیر» و کوشش ارزشمندتان اشاره کنم. و به زودی نظر مستشرقان را به این ناحیه مهم از ادب عربی جلب خواهم کرد و امیدوارم که صداقت و رابطه فکری ما همواره پایدار باشد. و در پایان خواهشمند است عالی‌ترین تحیات و اعجاب مخلص را قبول فرمائید.»

او در نامهٔ دیگرش چنین می‌نویسد:

«جلد اول و دوم کتاب ارزندهٔ شما به من رسید و از مطالعهٔ آن کمال خرسندی حاصل گردید زیرا در آن مطالب بسیار عالی که نتیجهٔ بحث و تحقیق بهم

پیوسته است، یافتم و دوست می‌داشتم که تقریظی بر این دو جزء بنویسم؛ اما بعدا فکر کردم که مقاله مفصلی پس از صدور دیگر اجزاء و بقیه مجلدات بنویسم. از این رو، در انتظار بقیه مجلدات آن در کمال علاقه و اشتیاق می‌باشم و امید است اگر خدا بخواهد مرا همواره در حسن ظنّتان بیابید و از برادر و دوستتان شوق و تحیت و اعجاب تمام را بپذیرید».

و در نامه سوم می‌گوید:

«از صفحاتی که اشاره فرموده بودید مطالعه کنم، جستجو کرده آن‌ها را چنان یافتم که می‌توانم به این وسیله درباره غدیر خم رأی زیر را به دست آرم: شکی درباره غدیر خم نیست زیرا هیچ‌گاه ممکن نیست که این روایات متواتره و قصائد طولانی بر روی چیزی که اساس و ریشه ندارد، استوار باشد. بنابراین، موضوع ثابت این است که: موقعیت رسول خدا ﷺ درباره غدیر خم، از چیزهائی است که ممکن است ایمان به صحت آن و اثباتش با نصوص زیادی که از حدّ و حصر بیرون می‌باشد، ثابت گردد و من اینک درصدد نوشتن فصل کاملی درباره «غدیر خم» به زبان انگلیسی هستم؛ اما همواره به انتظار وصول دیگر مجلدات کتاب ارزشمندتان هستم تا آن را به عنوان مرجعی قرار دهم که در وقت ضرورت به آن مراجعه نمایم. خواهشمند است ارادت و اخلاص و نهایت علاقه‌ام را قبول فرمائید.»^۱

گره‌های علامه امینی بر مظلومیت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

او به‌راستی در اسلام و ائمه طاهریں (علیهم السلام) ذوب شده بود. دلخوش به تقدیر و تعریف و تمجیدهایی که نثار او می‌شد نبود. گویی با این همه کوشش و خدمت مداوم، مدام بدین می‌اندیشید که «تا چه قبول افتد و که در نظر آید»، همه او را بزرگ مردی در عالم اسلام و تاریخ می‌دیدند، مجدد آثار و خواطر سلف صالحینش می‌دانستند؛ اما او، خود گویی غرق در شهودی دیگر است. او که آن همه الطاف و عنایات را دیده بود، حق داشت که

آن همه بکاء و گریه و راز و نیاز داشته باشد. این بنده مکرر شد در هنگامی که در ایوان مطهر، مشغول خواندن اذن دخول بودم، صدای گریه آن مرحوم را که در حرم مطهر مشغول دعا خواندن بود می شنیدم. صدای ایشان از حرم و رواق مطهر گذشته به بیرون می آمد. وقتی از سفری به ایران، به نجف بازگشته بود، شبانگاه طلاب به دیدن ایشان آمده بودند و به همین مناسبت در منزل آن عزیز مجلس روضه ای بود. شیخ عبدالوهاب کماشی، در اول منبرش با آن آوای ملکوتی و نوای دلنشینش شروع کرد به خواندن خطبه شقشقیه. به مجرد خواندن خطبه، صدای گریه آن بزرگوار بلند شد. از خواندن و نوای او، و گریه عجیب علامه امینی و سایرین، چنان شور و التهاب عجیبی دست داد... هیچ گاه آن مجلس و طنین صدای گریه آن بزرگمرد را - که گریه اش هم مردانه و با صلابت بود - فراموش نمی کنم. امینی در اوج شیفتگی اش گاه در هنگام مطالعه و تفحص در تاریخ، چنان امیرالمؤمنین علیه السلام را مظلوم می دید که با صدای بلند از بیرونی منزل به گریه می افتاد که صدایش به اندرونی منزل می رسید. حالت بکاء و التهاب درونیش، در ایام عاشورا و حضورش در مجالس روضه، به اوج می رسید، به خصوص اگر روضه حضرت زهرا (س) را می خواندند که دیگر گفتنی نیست. در روز عاشورا، با پای برهنه به مجلس عزای حسینی در حسینیه بوشهری های نجف اشرف آمد و فرش را به کناری زده و روی زمین نشست و به مجرد نشستن، نهیب و گریه اش بلند شد.

نکته ای را برای ثبت در تاریخ آیندگان می نگارم: آفازاده محترم ایشان، استاد جلیل القدر آقای حاج شیخ رضا امینی می گفت: والد که در تهران، مریض و روی تخت خوابیده بود، می گفت: «رضا! من این داغ و عقده دل را از کربلا نگشوده ام. من برای سیدالشهدا علیه السلام گریه سیری در عمرم نکردم. با خداوند پیمان بسته ام که اگر خوب شدم، پنج سال در کربلا ساکن شوم، شاید گریه سیری بکنم و این عقده دل را به پایان برم».

غیرت و حمیت او در راه دین و در اعتلا و عظمت و قداست ائمه طاهرين علیهم السلام، سبب بود تا از راست آمدن و راست رفتن بیهوده خیلی‌ها که ککشان نمی‌گزید، رنج ببرد. حیفش می‌آمد که پشت غلاف کتاب الغدیرش هم، بی‌حکمت و خدمتی باشد. زمانی پشت جلد یکی از مجلداتش اشعاری چاپ کرده بود که معنای دو بیتش این بود: «اگر شمشیرت کشنده و بُرا نیست، به چه کارت می‌آید؟، آن را بده تا برایت دستبند و خلخال درست کنند». بدین وسیله، رنج خود را از راحت‌طلبان و تن‌آسایان ابراز می‌داشت.^۱

از شاعران غدیر

در میان شاعران جریان غدیر، بی‌هیچ تردیدی سروده‌های شاعران سده‌های نخستین به ویژه از طبقه صحابه ارزش وافری دارد. امیرالمؤمنین علیه السلام، عمرو بن العاص (م ۴۳ ق)، حسان بن ثابت (م ۵۴ ق) و قیس بن سعد بن عباده (م ۶۰ ق) به عنوان حاضران جریان غدیر این رویداد را به شعر درآورده‌اند. در این میان قصیده عمرو بن العاص که در جواب نامه معاویه مبنی بر طلب فوری خراج مصر سروده و آن را «جُلجلیه» نام نهاد بسیار قابل اعتناست. علامه امینی از دو نسخه خطی در کتاب‌خانه خدیویه مصر، این قصیده بلند را که مشتمل بر ۶۴ بیت است، در جلد دوم «الغدیر» گرد آورده است. آیات غدیری این قصیده به قرار ذیل است:

وَ كَمْ قَدْ سَمِعْنَا مِنَ الْمُصْطَفَى
وَصَايَا مَخْصَصَةً فِي عَالِي
وَفِي يَوْمِ حُمِّ رَقِيْ مِنْبَرًا
يَبْلُغُ وَالرَّكْبُ لَمْ يَرَحَلْ

۱. امین شریعت، ص ۲۹۱-۲۹۲

۲. الامینی، الغدیر، ج ۲، ص ۱۷۶:

«هذه القصيدة المسماة بالجلجلیة، كتبها عمرو بن العاص إلى معاوية بن أبي سفيان، في جواب كتابه إليه يطلب خراج مصر و يعاتبه على امتناعه عنه، توجد منها نسختان في مجموعتين في المكتبة الخديوية بمصر، كما في فهرستها المطبوع سنة (۱۳۰۷) (۳۱۴/۴)».

وَفِي كَفِّهِ كَفُّهُ مُعَلِنًا
 أَلَسْتُ بِكُمْ مِنْكُمْ فِي التَّمْوِسِ
 فَأَنَحَلَهُ إِمْرَةَ الْمُؤْمِنِينَ
 وَقَالَ فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَى لَهُ
 فَوَالِ مَوْلَاهِ يَا ذَا الْجَلَالِ
 وَلَا تَنْقُضُوا الْعَهْدَ مِنْ عِترتي
 فَبَحْبُخَ شَيْخُكَ لَمَّا رَأَى
 فَقَالَ وَلِيكُمْ فَاحْفَظُوهُ
 وَإِنَّا وَمَا كَانَ مِنْ فِعْلِنَا
 ينادى بأمرِ العَزِيزِ العَلَى
 بأولى فَقَالُوا: بلى فافْعَلِ
 مِنَ اللَّهِ مُسْتَخْلِفَ المُنْجِلِ
 فَهَذَا لَهُ اليَوْمَ نِعَمَ المَوْلَى
 لِ و عَادِ مُعَادَى أَخِي المُرْسَلِ
 فَقَاطِعُهُمْ بى لَمْ يُوَصِّلِ
 عُرَى عَقْدِ حَيْدَرٍ لَمْ تُحْلَلِ
 فَمَدَّخَلُهُ فِيكُمْ مَدَّخَلِ
 لَفِي التَّارِ فِي الدَّرَكِ الأَسْفَلِ^۱

محمد بن عبد المعطی الإسحاقى المنوفى (م ۱۰۳۲ ق) هدفه بیت از ابن قصیده بلند را در کتاب خود به طور گزینشی گرد آورده و در انتهای آن نوشته است:

فَلَمَّا سَمِعَ معاویةَ هَذِهِ الأَبیاتِ لَمْ یَتَعَرَّضْ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ.^۲

این سروده غدیری که به آن اشاره شد، بی پرده و صریح از معنای خیر غدیر و امامت و امارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر جمیع مؤمنان خبر می دهد.

۱. پیشین، صص ۱۷۴ و ۱۷۵. ترجمه ابیات این قصیده:

[بیت اول:] چه بسیار از پیامبر وصایایی مخصوص و مختص به علی را شنیدیم.
 [بیت دوم:] روز غدیر خم پیامبر از منبر بالا رفت و قیل از آنکه کاروان رهسپار شود، چنین ابلاغ کرد:
 [بیت سوم:] آنگاه که دست علی در دست او قرار داشت، به دستور خداوند عزیز و بلند مرتبه، آشکارا بانگ برداشت:
 [بیت چهارم:] «ایا من از خود شما به شما اولی و سزاوتر نیستم؟» گفتند: «چرا هر چه می خواهی انجام ده.»
 [بیت پنجم:] پس امارت مؤمنین را از جانب خدا به آن حضرت بخشید در حالی که او را جانشین خود قرار می داد.
 [بیت ششم:] فرمود: «هر کس که من مولای او هستم، از امروز، حضرت علی علیه السلام مولایی نیکو برای او است.»
 [بیت هفتم:] «ای خداوند ذوالجلال، دوست دوستداران او باش و با دشمنان برادر رسولت دشمنی کن!»
 [بیت هشتم:] «پیامنی را که نسبت به عترت من بسته اید، نقض نکنید، زیرا هر که از عترت من جدا شود، با من پیوندی ندارد.»
 [بیت نهم:] پس [ای معاویه!] شیخ و استاد تو (یعنی عمر بن خطاب) وقتی که دید گره محکم پیمان حیدر قابل گسستن نیست، بخ بیخ گویان به او تیریک گفت.

[بیت دهم:] رسول خدا گفت: «علی ولی شما است، پس [این عهد] را پاس دارید. جایگاه او در میان شما همان جایگاه من است.»

۲. الإسحاقی، لطائف أخبار الأول، ص ۱۰۵.

روایت صعصعه در برتری امیر مؤمنان علیه السلام بر انبیا

در روز بیستم ماه رمضان سال چهل هجری، چون آثار شهادت در چهره مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام آشکار شد، امام علیه السلام فرمودند: به شیعیانی که پشت درب هستند اجازه دهید بیایند مرا ببینند و به هنگامی که آنان وارد شده و در محضر ایشان نشستند، آن حضرت به آنان فرمودند: تا فرصت هست اگر سؤالی دارید به اختصار بپرسید. صعصعه بن صوحان پرسید: آقا جان! شما بالاترید یا آدم؟ حضرت امیر علیه السلام فرمودند: خوب نیست انسان از خودش تعریف کند، ولی از آن جهت که خداوند فرموده «نعمت‌های خدادادی به خود را نقل کنید» باید بگویم من از آدم ابوالبشر برترم. صعصعه پرسید: به چه جهت؟ حضرت فرمودند: خداوند به آدم فرمود: تو و همسرت از نعمت‌های بهشت استفاده کنید و خداوند تنها او را از خوردن گندم منع کرد؛ در حالی که او از گندم خورد؛ اما من در حالی که منع از گندم نشده بودم در این دنیا تنها به نان جوین بسنده کردم و هرگز نان گندم نخوردم.

صعصعه پرسید: آیا شما برترید یا نوح؟ حضرت فرمودند: من از نوح برترم. پرسید به چه جهت؟ فرمودند: نوح نبی قومش را به سوی خدا دعوت کرد و آن‌ها او را اطاعت نکردند و به آن بزرگوار اذیت و آزار بسیار رسانیدند. پس نوح نبی از خداوند خواست که احدی از کافران را بر روی زمین نگذارد و من هیچگاه بر ظالمان و غاصبان بر حق خودم نفرین نکردم و فرزند نوح کافر بود و دو فرزند من سید جوانان اهل بهشتند.

صعصعه پرسید: آیا شما بالاترید یا ابراهیم؟ فرمودند: من از ابراهیم برترم زیرا قرآن می‌فرماید: « ابراهیم به خداوند عرض کرد: خدایا به من بنمایان چگونه مردگان را زنده

۱ . سوره ضحی، آیه ۱۱.

۲ . سوره بقره، آیه ۳۵.

می‌کنی؟ فرمود: مگر ایمان نداری؟ عرض کرد: آری و لکن برای آرامش قلبم» اما من می‌گویم: اگر تمام پرده‌ها به کناری برود، به یقین من افزوده نخواهد شد.

پرسید: آیا شما بالاترید یا موسای کلیم؟ فرمودند: من از موسی برترم، زیرا هنگامی که خداوند به موسی امر کرد که به سوی فرعون برو، موسی عرض کرد: «خداوند من از آن‌ها یک نفر را کشته‌ام، می‌ترسم مرا به قتل برسانند، برادرم هارون را که زبان فصیح تر و گویاتری از من دارد با من همراه گردان تا یاور و شریک من در امر رسالت باشد»؛ اما هنگامی که رسول خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من ماموریت داد تا به مکه روم و آیات نخستین سورهٔ براءت را بر بام مکه بر کفار قریش قرائت نمایم، با آنکه در آنجا کمتر کسی بود که یکی از خویشاوندانش در جنگ‌ها به دست من کشته نشده باشد، هرگز نهراسیدم و امر پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را اطاعت نمودم و به تنهایی ماموریت خود را به انجام رسانیدم و آیات سوره براءت را قرائت نموده و بازگشتم. سپس پرسید: مولای من! شما برترید یا عیسی؟ حضرت فرمود: من. پرسید به چه جهت؟ حضرت فرمودند: چون هنگام وضع حمل عیسی بن مریم رسید به مریم وحی شد که از بیت المقدس بیرون آی، این خانه محل عبادت است نه زایشگاه. به همین دلیل از بیت المقدس بیرون رفت و در بیابان خشکیده‌ای زایمان کرد؛ اما هنگامی که مادر من فاطمه بنت اسد (س) را درد زایمان فرا گرفت به مستجار کعبه متوسل شد و عرض کرد: خدایا! به حق این خانه و به حق کسی که این خانه را بنا کرده، امر زایمان را بر من سهل و آسان گردان. در همان وقت دیوار کعبه شکافته شد و مادرم فاطمه (س) با ندای غیبی به داخل خانه دعوت شد، من در همان خانه کعبه متولد شدم. بدین جهت من از عیسی برترم. صعصعه پرسید: یا امیرالمؤمنین! شما بالاترید یا

[حضرت] محمد ﷺ؟ امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «انا عبد من عبید محمد ﷺ»؛
من بنده‌ای از بندگان حضرت محمد ﷺ هستم.»^۱

آخرین کلام امیر مؤمنان حضرت علی ﷺ

اصبغ بن نباته می‌گوید: در روز بیستم ماه رمضان، من پشت درب خانه امیرالمؤمنین ﷺ بودم. امام مجتبی ﷺ به من اذن ورود دادند. وقتی به محضر آن حضرت رسیدم، دیدم امیرمؤمنان ﷺ دستمال زردی به سر بسته‌اند به‌گونه‌ای که زردی چهره مبارک، به زردی دستمال غلبه داشت و از شدت درد و اثر زهر، پاهای خود را یکی پس از دیگری بلند می‌کرد و به زمین می‌نهاد. آن حضرت رو به من کرد و فرمودند: ای اصبغ! آیا پیام مرا از [حضرت امام] حسن ﷺ نشنیدی؟ گفتم: چرا یا امیرالمؤمنین! ولی شما را در حالی دیدم که دوست داشتم به شما بنگرم و حدیثی از شما بشنوم. فرمود: بنشین که دیگر گمان نمی‌کنم از این روز به بعد از من حدیثی بشنوی. بدان ای اصبغ که من به عیادت رسول خدا ﷺ رفتم، همان‌گونه که تو اکنون به دیدار من آمده‌ای، به من فرمود: ای ابا الحسن! به مسجد بشتاب، مردم را جمع کن و بالای منبر برو و یک پله پایین‌تر از جای من بایست و به مردم بگو: «آگاه باشید! هر که پدر و مادرش را ناخشنود کند لعنت خدا بر او باد؛ آگاه باشید! هر که از صاحب خود بگریزد لعنت خدا بر او باد؛ هرکه مزد اجیر خود را ندهد لعنت خدا بر او باد».

من به فرمان حبیب رسول خدا ﷺ عمل کردم. مردی از آخر مسجد برخاست و گفت: ای ابا الحسن! سه جمله گفتی که معنای آن را نفهمیدم. نزد رسول خدا ﷺ رفتم و سخن آن مرد را بازگو کردم. اصبغ می‌گوید: در این جا

امیرالمؤمنین علیه السلام دست مرا گرفته و فرمودند: ای اصبع! دست خود را بگشا. دستم را گشودم. حضرت، یکی از انگشتان دستم را گرفت و فرمود: ای اصبع! رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز همین گونه یکی از انگشتان دست مرا گرفت، سپس فرمود: هان ای ابا الحسن! من و تو پدران این امتیم؛ هرکه ما را ناخشنود کند، لعنت خدا بر او باد. هان که من و تو مولای این امتیم، لعنت خدا بر آن کسی باد که از ما بگریزد. هان که من و تو اجیر این امتیم، هرکه از اجرت ما بکاهد و مزد ما را ندهد لعنت خدا بر او باد. آن گاه خود آمین گفت و من هم آمین گفتم. اصبع گوید: آنگاه امام بیهوش شدند، باز به هوش آمده و فرمودند: ای اصبع! آیا هنوز نشسته‌ای؟ گفتم آری، مولای من. فرمودند: آیا حدیث دیگری بر تو بیفزاییم؟ گفتم: آری. فرمودند: ای اصبع! روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در یکی از کوچه‌های مدینه اندوهناک دید و آثار اندوه در چهره‌ام نمایان بود. فرمود: ای ابا الحسن! تو را اندوهناک می‌بینم؟ آیا تو را حدیثی نگویم که پس از آن هرگز اندوهناک نشوی؟ گفتم: بله یا رسول الله. فرمود: چون روز قیامت شود خداوند منبری برتر از منابر پیامبران و شهیدان بر پا نموده، سپس مرا امر کند که بر آن بالا روم. آنگاه تو را امر کند که از آن منبر بالا روی و یک پله پایین‌تر از من بنشینی. سپس دو فرشته را امر کند که یک پله پایین‌تر از تو بنشینند و چون بر منبر جای گیریم، احدی از گذشتگان و آیندگان نماند جز آنکه حاضر شود. آنگاه فرشته‌ای که یک پله پایین‌تر از تو نشسته ندا کند: ای گروه مردم! هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر که مرا نمی‌شناسد خود را به او معرفی می‌کنم: من رضوان دربان بهشتم. بدانید خداوند به منت و کرم و فضل و جلال خود به من امر فرموده که کلیدهای بهشت را به [حضرت] محمد صلی الله علیه و آله بسپارم و [حضرت] محمد صلی الله علیه و آله مرا فرموده که آن‌ها را به علی بن ابی طالب علیه السلام بسپارم، پس گواه باشید که آن‌ها را به ایشان سپردم.

سپس فرشته دیگری که یک پله پایین تر از فرشته اولی نشسته برمی خیزد و به گونه ای که اهل محشر بشنوند ندا کند: ای گروه مردم! هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نمی شناسد خود را معرفی می کنم، من مالک دربان دوزخم. بدانید که خداوند به منت و فضل و کرم و جلال خود مرا امر فرموده که کلیدهای دوزخ را به [حضرت] محمد ﷺ بسپارم و [حضرت] محمد ﷺ مرا امر فرموده که آن ها را به علی بن ابی طالب علی ﷺ بسپارم. پس گواه باشید که آن ها را بدو سپردم. پس من کلیدهای بهشت و دوزخ را می گیرم.

آن گاه رسول خدا ﷺ فرمود: ای علی! تو به دامن من می آویزی و خاندانت به دامن تو و شیعیان به دامن خاندان تو می آویزند. من از شادی دست به دست پیامبر ﷺ زدم و گفتم: ای رسول خدا! همگی به بهشت می رویم؟ فرمود: آری؛ به پروردگار کعبه سوگند. اصبح گوید: من جز این دو حدیث از مولایم نشنیدم که حضرتش چشم از جهان پوشید، درود خدا بر او باد.^۱

خوشرویی توأم با هیبت

ابن ابی الحدید می نویسد: خوشرویی و گشاده رویی امیرالمؤمنین ﷺ ضرب المثل و زبانزد بود تا آنجا که دشمنانش این ویژگی ایشان را عیب می شمردند و عمروعاص به اهل شام می گفت: عیب [حضرت] علی ﷺ آن است که سخت بذله گوست. حضرت در پاسخ او فرمودند: «شگفتا از پسر نابغه [نام مادر عمروعاص که از پرچمداران زمان جاهلیت و زنان بدکاره مکه بود] به اهل شام گفته است من شوخ طبع ام... این که عیب نیست، بلکه ریشه در خوش خلقی انسان دارد.» البته عمر بن خطاب هم به هنگام مرگ و تعیین جانشین برای خود (از طریق شورا) رو به

مولای متقیان حضرت علی علیه السلام کرد و گفت: وه که تو چقدر لایق این جایگاه خلافت هستی اگر این شوخ طبعی در تو نبود!^۱

معاویه به قیس بن سعد گفت: خدا، ابوالحسن را رحمت کند که بسیار بانشاط، سرحال و شوخ طبع بود. قیس گفت: آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با اصحاب خود شوخی و تبسم می کرد؛ ولی گویا منظور تو آن بود که خواستی مقام مولایم امیرمؤمنان علیه السلام را تنزل دهی و از او عیب جویی کنی! به خدا سوگند، با این که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام خوشرو و شوخ طبع بود؛ ولی مهیب تر از شیر زیان می نمود و البته این هیبت نیز ناشی از تقوای او بود؛ نه هیبتی که او باش شام در تو می بیند.^۲

عدی بن حاتم نیز خطاب به معاویه گفت: او (امیرمؤمنان علیه السلام) تا با ما بود، چون یکی از ما بود. سؤالات مان را پاسخ می گفت و ما را به خوبستن نزدیک می ساخت. با این حال به سبب وقار و هیبت و مهابتش نمی توانستیم با او سخن بگوییم و به واسطه عظمتش دیده به او نمی دوختیم. معاویه به عدی بن حاتم گفت: دوری او را چگونه تحمل می کنی؟ گفت: مانند مادری که فرزند او را در دامنش سر ببرند که هرگز اشکش خشک نمی شود. معاویه گفت: چقدر به یاد او هستی؟ عدی گفت: مگر روزگار می گذارد او را فراموش کنم؟^۳

ابن عباس نیز می گوید: چون در حضور امیرمؤمنین علی علیه السلام بودیم، تا زمانی که آن حضرت ساکت بود، ما هیچ یک از هیبت او لب به سخن نمی گشودیم.^۴

کتاب های تفسیری، حدیثی، تاریخی، کلامی اهل سنت آکنده از اعتراف بزرگان این فرقه در میان فضایل آن حضرت می باشد. حتی آنان که پس از

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵.

۲. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲.

۳. سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۷۰.

۴. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۷۲.

پیامبر ﷺ دست به کودتا زدند و خلیفه راستین پیامبر ﷺ و جانشین بر حق خاتم انبیاء ﷺ را خانه نشین نموده، خود غاصبانه و نامشروع بر مسند خلافت تکیه زدند، گاه آن چنان اعترافات محیرالعقولی راجع به امیر مؤمنان ﷺ کرده اند که برای هیچ خواننده و شنونده ای تردیدی باقی نمی گذارد که افضلیت و تقدم آن جناب بر تمام اصحاب، امری روشن تر از آفتاب بوده است.

خاطراتی از مؤلف «الغدیر»

مؤلف کتاب شریف «الغدیر» گفته است: وقتی «الغدیر» را می نوشتم، خیلی مایل بودم کتاب «الصراط المستقیم» را هم بینم. «الصراط المستقیم» تألیف شیخ زین الدین ابو محمد علی بن یونس عاملی بیاضی است که آن وقت به چاپ نرسیده بود و بعدها توسط کتابخانه مرتضوی در تهران چاپ شد. شنیده بودم نسخه خطی اش در نجف نزد شخص معهودی است. خیلی مایل بودم ایشان را دیده و تقاضا کنم کتاب را به امانت بدهند که مطالعه نموده و سپس مسترد دارم. یک شب اوایل مغرب که می خواستم به حرم مشرف شوم، دیدم آن شخص معهود، با یکی دو نفر اهل علم دیگر، در ایوان مطهر امیرالمؤمنین ﷺ نشسته و مشغول صحبتند. خدمت ایشان رفتم و بعد از احوال پرسی تقاضای خود را اظهار کردم؛ عذرهایی آورد. من گفتم: اگر می خواهی به من امانت بده و اگر نمی شود به بیرونی منزلتان آمده همانجا مطالعه می کنم و اگر این را هم قبول ندارید در دالان منزلتان نشسته مطالعه می نمایم. گفتند: خیر نمی شود. آخر الامر آن شخص گفت: شما هیچ گاه این کتاب را نخواهید دید. آقای امینی گفته است: مثل آنکه آسمان را بر سر من زدند. نه از آن جهت که او قبول نکرده، بلکه به خاطر مظلومیت آقا امیرالمؤمنین ﷺ. به حرم مشرف شدم و خطاب به آن حضرت عرض کردم:

چه قدر شما مظلومید! یکی از ارادتمندان و شیعیان شما کتابی را در فضائل و حقانیت شما نوشته، یکی از ارادتمندان و خدمتگزاران شما هم می‌خواهد بخواند و به دیگران برساند، این کتاب پیش یکی از شیعیان و ارادتمندان شماست، در محیط شیعیان شماست، در کنار قبر مطهر شماست؛ اما باز هم او از این کار ایا دارد. به راستی که مظلوم تاریخ و قرن‌هایی. حال گریه عجیبی داشتیم، به طوری که تمام بدنم تکان می‌خورد. ناگهان در قلبم افتاد که فردا صبح به کربلا برو. به مجرد خطور این خطاب در قلبم، دیدم حال گریه از میان رفته و یک شادابی و نشاطی مرا فرا گرفته است. هر چه به خودم فشار آوردم که به آن درد دل ادامه دهم دیدم که قادر به آن نیستم و به کلی آن حال از میان رفته و تنها یک مطلب در دل من جایگزین شده است که «به کربلا برو». از حرم مطهر بیرون آمده به منزل آمدم. صبح به اهل منزل گفتم: قدری صبحانه به من بدهید می‌خواهم به کربلا بروم. گفتند: چرا وسط هفته می‌روید و شب جمعه نمی‌روید؟ گفتم: کاری دارم. به کربلا رفتم و یکسره به حرم مطهر حسینی مشرف شدم. در حرم مطهر، به یکی از آقایان محترم اهل علم برخوردیم. خیلی محبت و احوال‌پرسی کردند. گفتند: آقای امینی چه عجب! وسط هفته به کربلا آمدید؟ (زیرا رسم علما آن بود که پنجشنبه‌ها مشرف شوند تا زیارت شب جمعه را درک کنند). گفتم کاری داشتم. گفت: آقای امینی! ممکن است از شما خواهشی بکنم؟ گفتم: بفرمایید. گفت: مقداری کتاب‌های نفیس از مرحوم والد بر جای مانده که بدون استفاده مانده است. بیایید ببینید اگر چیزی به درد شما می‌خورد امانت ببرید و بعد برگردانید. گفتم: کی بیایم؟ گفت: من امروز کتابها را بیرون آورده مهیا می‌کنم؛ جناب عالی فردا صبح برای صرف صبحانه به منزل ما تشریف بیاورید؛ هم صحابه میل کنید و هم کتابها را ملاحظه نمایید. قبول کردم و رفتم. حدود بیست و چند جلد کتاب به روی هم گذارده بود. من تا نشستیم و دست

دراز کردم، اولین کتاب را که برداشتم دیدم نسخه‌ای بسیار پاکیزه و نفیس از کتاب «الصراف المستقیم» است. حال گریه شدیدی به من دست داد. صاحبخانه علت را جویا شد. من جریان قضیه کتاب را در نجف نقل نمودم. ایشان هم از لطف الهی به گریه افتادند. کتاب مذکور و چند جلد کتاب نفیس دیگر را به من امانت دادند و مدت سه سال نزد من بود تا بعد از رفع حاجت، به شخص مذکور برگرداندم.

علامه امینی گفته است: مدتها فکر می‌کردم خدای متعال چگونه شمر را عذاب می‌کند و جزای آن تشنه لبی و جگر سوختگی حضرت سید الشهداء علیه السلام را چگونه می‌دهد؟ شبی در عالم رؤیا دیدم آقا امیرالمؤمنین علیه السلام در مکانی بسیار خوش آب و هوا روی صندلی نشسته و من هم خدمت آن جناب ایستاده‌ام. دو کوزه نزد ایشان بود. فرمودند: این کوزه‌ها را بردار و برو از آنجا آب بیاور. اشاره به محلی فرمودند که بسیار باصفا و باطراوت بود. استخری پر آب و درختانی بسیار باطراوت در اطراف آن بود که صفا و تالو آب و طراوت و شادابی درختان قابل بیان و وصف نیست. کوزه‌ها را برداشته و رو به آن محل نهادم. آن‌ها را پر از آب نموده، حرکت کردم تا به خدمت آقا امیرالمؤمنین علیه السلام بازگردم. ناگهان دیدم هوا رو به گرمی نهاده و هر آن، گرمی هوا و سوزندگی صحرا بیشتر می‌شود. دیدم از دور کسی به سمت من می‌آید و هر چه او به من نزدیک تر می‌شود، هوا گرم‌تر می‌گردد. گویی همه این حرارت از آتش اوست. در خواب به من الهام شد که او شمر، قاتل حضرت سیدالشهداء علیه السلام است. وقتی به من رسید، دیدم به قدری هوا گرم و سوزان شده است که قابل تحمل نیست. آن ملعون که از شدت تشنگی به هلاکت نزدیک شده بود، رو به من نمود که از من آب بگیرد. من مانع شدم و گفتم اگر هلاک شوم هم نمی‌گذارم از این آب قطره‌ای بنوشد. حمله شدیدی به من کرد و من ممانعت می‌نمودم. دیدم الان کوزه‌ها را از دست من می‌گیرد. آن‌ها را به هم کوبیدم، کوزه‌ها شکست و آب آن‌ها به زمین ریخت. چنان آب کوزه‌ها تبخیر شد که گویی قطره‌ای آب در آن‌ها نبوده است. او که

از من ناامید شد رو به استخر نهاد. من بی اندازه غمگین و مضطرب شدم که مبادا آن ملعون از آب استخر نوشیده سیراب گردد. به محض رسیدن او به استخر، چنان آب استخر ناپدید شد که گویی سالهاست یک قطره آب در آن نبوده است. درختان هم کاملاً خشک شدند. از استخر مأیوس شد و از همان راهی که آمده بود بازگشت. هرچه دورتر می شد هوا رو به خوبی و خوشی می رفت و درختان و آب استخر به طراوت و شادابی اول بازمی گشتند. به حضور حضرت امیر علیه السلام شرفیاب شدم. فرمودند: خدای متعال این چنین آن ملعون را جزا و عقاب می دهد. اگر یک قطره از آب آن استخر را هم می نوشید، از هر زهری تلخ تر و از هر عذابی برای او دردناک تر بود. بعد از این فرمایش از خواب بیدار شدم.^۱

داستان شهر مزار شریف

شهر مزار شریف در ولایت بلخ افغانستان قرار دارد و دارای بارگاهی با عظمت و باشکوه بوده و مورد توجه شیعیان افغانستان است. گرفتاران بسیاری از این بارگاه حاجت گرفته اند. مشهور است کبوتران با هر رنگی به این بارگاه بیایند به رنگ سفید درمی آیند. روی سنگ قبر نوشته شده است:

هذا مزار شریف علی بن ابیطالب.

اینجا مزار شریف علی ابن ابیطالب است.

باوری غلط وجود دارد که پیکر مطهر امام علی علیه السلام آن جاست؛ این در حالی است که بی هیچ شک و شبهه ای مرقد مطهر آن حضرت در نجف اشرف است. داستان واقعی مزار شریف که متأسفانه به گوش کمتر شیعه ای در ایران رسیده به این شرح است: سالیان پیش حاکم بلخ که سنی مذهب بود دچار دردی شدید در ناحیه پا گردید. مداوای فراوان نمود؛ اما پایش بهبود نیافت. شبی حضرت علی علیه السلام

را در خواب دید که به او امر کردند از روغن «دو لا» برای خوب شدن پایش استفاده کند. او تمام علما، وزرا و اطباء شهر را جمع کرد و به آنان گفت: برای من روغن «دو لا» بیاورید. آنان در جواب گفتند: ما در تمام عمر خود نام این روغن را نشنیده‌ایم و بعید است چنین روغنی وجود داشته باشد. حاکم پاسخ داد چون حضرت علی علیه السلام امر کرده‌اند پس این روغن باید در جایی از جهان وجود داشته باشد. دستور داد که اعلام نماید هرکس روغن «دو لا» را بیاورد پاداش بزرگی دریافت خواهد کرد. خبر، شهر به شهر و روستا به روستا پیچید؛ اما هیچ‌کس نتوانست روغن «دو لا» را یافته و نزد حاکم بیاورد. در ولایت بلخ، عالمی شیعه‌مذهب که غریب و گمنام بود به نزد حاکم آمد و گفت: من پاسخ سؤال شما را می‌دانم. شما باید روغن زیتون استفاده کنید. او چنین کرد و به سرعت درد کهنه پایش بهبود یافت. حاکم از آن عالم پرسید: از کجا فهمیدی منظور حضرت علی علیه السلام از روغن «دو لا» روغن زیتون است؟ آن عالم شیعه گفت: از آن جایی که خدای متعال در آیه ۳۵ سوره نور فرموده است:

﴿شَجَرَةٌ مُّبَارَكَةٌ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾

درخت مبارک زیتون که نه شرقی است و نه غربی.

چون ۲ تا لا دارد (لا شرقیة و لا غربیة) پس منظور مولا، روغن زیتون بوده است. حاکم از این جواب شگفت زده شد و گفت: لیاقت تو بالاتر از پاداش نقدی است. تو از امروز ندیم خاص ما هستی. عالم غریب شیعه حالا به ندیم خاص و همه‌کاره دربار حاکم شهر تبدیل شده است. مدتی گذشت. علمای شهر و وزیران دربار که همگی از اهل سنت بودند به این مقام و جایگاه یک مرد شیعه حسادت کردند. به حاکم گفتند ما فهمیده‌ایم که این مرد شیعه هرروز زیارت عاشورا خوانده و به خلفا لعن می‌فرستد. حاکم نیز در حضور علما و وزرا از عالم شیعه پرسید: آیا این موضوع صحت دارد؟ او نیز با شهامت پاسخ داد: من نه تنها آنان را لعن می‌کنم، بلکه به آنها توهین نیز

می‌نمایم. جماعت از این پاسخ شگفت‌زده شدند و گفتند: حکم این مرد اعدام است. حاکم که مردی دوراندیش بود، گفت: ایشان مردی فاضل و حکیم است، حتماً دلیلی دارد که به راحتی پشت پا به این مقام و ثروت زده و خریدار مرگ خود شده است. از این رو از عالم شیعه پرسید: چرا به شخصیت‌های مورد احترام ما اهل سنت لعن می‌کنی؟ عالم شیعه پاسخی داد که آن مجلس تبدیل به مجلس روضه حضرت زهرا علیها السلام شد و ناله همه حاضران برخاست.

او گفت: حاتم طایی کافر بود؛ ولی در نهایت سخاوت و بخشندگی. قبل از مرگ خویش مردم را جمع کرد و گفت: ای کسانی که گرسنه بودید و حاتم طایی لقمه نانی در دهان شما گذاشت! ای کسانی که برهنه بودید و حاتم طایی لباسی به شما پوشانید! ای کسانی که لقمه نانی سر سفره حاتم طایی خوردید! الان وقت مرگ من شده و من از شما توقع هیچ پاداشی را ندارم. فقط دختری از من به یادگار مانده، جان شما و جان این دختر. اگر می‌خواهید محبت‌های مرا جبران کنید به این دختر محبت کنید... خلاصه، حاتم طایی مردم را به خوش رفتاری با دخترش سفارش‌ها نمود. روزی این دختر به نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله به احترام پدرش که سفارش او را کرده و مرد با سخاوت و بخشنده‌ای بود آن دختر را اطعام و اکرام کرد و هدایایی نیز به او بخشید. پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله نیز که برای دین اسلام زحمات زیادی کشید و خون دل‌های فراوان خورد در آخرین روزهای عمر شریف خویش خطاب به امت فرمود: من از شما توقع هیچ پاداش و قدردانی ندارم. اگر میخواهید به من محبت کنید به دخترم فاطمه علیها السلام محبت کنید. جان شما و جان فاطمه علیها السلام. مبادا از گل نازک‌تر به او بگویید. هرکس فاطمه علیها السلام را بیازارد مرا آزرده خاطر کرده است.

رسول الله چون عزم سفر کرد ز فتنه امتش را باخبر کرد
نصیحت کرد مردم را دگر بار ز مکر و کید شیطان داد هشدار

که ای امت! سراپاگوش باشید
 مسلمانان؛ امانتدار باشید
 مبادا مرتضایا را واگذارید
 مبادا فاطمه تنها بماند
 میازارید زهرا دختر من
 مبادا فاطمه دلگیر گردد
 وصایای پیمبر شد فراموش
 به ناگه کودتا شد در سقیفه
 علی رگم وصایای پیمبر
 نهال دین حق افسرده گردید
 نفاق و شرک و طغیان دست در دست
 به بیت مرتضای آتش گشودند
 چراغ خانه آل پیمبر
 ندانستند امت قدر زهرا
 شکستند از ستم بازوی زهرا
 دریغا محسن زهرا و حیدر
 به ناحق، حق زهرا را گرفتند
 علی مرتضای عزلت‌نشین شد
 ز فرط غصه نالان گشت زهرا
 از آن پس ناله زهرا روز و شب داشت
 مدینه گریه‌اش را یاد دارد
 کمین بگرفته شیطان هوش باشید
 پس از من عترتم را یار باشید
 به جای او کس دیگر گمارید
 غریب و بی معین زهرا بماند
 بُود او پاره‌ای از پیکر من
 ز دنیا در جوانی سیر گردد
 چراغ عمر او چون گشت خاموش
 به دست شوم اصحاب صحیفه
 غریب و منزوی گردید حیدر
 دوباره جاهلیت زنده گردید
 حریم وحی را یکباره بشکست
 درون خانه «آل الله» بودند
 ز کینه پشت در گردید پرپر
 پیرسید این مقال از صدر زهرا
 نه تنها بازویش پهلوی زهرا
 به دنیا نامده گردید پرپر
 فدک را از ذوی القربی گرفتند
 ز سیلی فاطمه نقش زمین شد
 مقیم بیت الاحزان گشت زهرا
 دگر «عجل وفاتی» زیر لب داشت
 ز خصم فاطمه فریاد دارد

چند روز از رحلت پیامبر ﷺ نگذشته بود که گروهی برخلاف وصایای پیامبر ﷺ

نه تنها هیچ‌گونه خوش‌رفتاری و محبتی نسبت به دختر رسول خدا ﷺ نمودند، بلکه ناجوانمردانه خانه‌اش را آتش زدند؛ به صورتش سیلی زدند؛ پهلویش را شکستند؛ فرزند به دنیا نیامده‌اش را به شهادت رساندند، هدیه که ندادند هیچ، باغ فدک را نیز از تنها یادگار پیامبر ﷺ به ناحق بازستاندند. حالا شما قضاوت کنید. ما الان باید به بانیان و عاملان این جنایت بزرگ درود و رحمت بفرستیم یا به آنان لعن و توهین کنیم؟ صدای گریه و ناله از گوشه و کنار به گوش می‌رسید. جلسهٔ محاکمهٔ این عالم شیعه تبدیل به مجلس روضهٔ حضرت زهرا علیها السلام شده بود. مقام و منزلت این عالم شیعه در نزد حاکم و عموم مردم بیشتر شد. چندسالی گذشت. عالم شیعه دعوت الهی را لیبیک گفت و دار فانی را وداع کرد. حاکم، عزای عمومی اعلام کرد و تشییع جنازهٔ باشکوهی به عمل آورده و او را با احترام به خاک سپردند. خواستند روی سنگ قبرش نام او را بنویسند، دیدند او را فقط عالم شیعه خطاب می‌کردند. به سراغ صندوقچهٔ شخصی‌اش رفتند. مدارکی را دیدند که نشان می‌داد نام واقعی او علی است و نام پدرش ابیطالب. از این رو بر سنگ قبرش نوشتند: هذا مزار شریف علی بن ابیطالب.

مناظره با ابوحنیفه

دو نفر از شیعیان در گذرگاهی از بغداد به مجلس بزرگی رسیدند. پرسیدند: این مجلس متعلق به کیست؟ گفتند: مجلس درس امام اعظم، ابوحنیفه است. راوی حکایت می‌گوید: رفیق من که اسمش فضل بن حسن بود و مردی متعصب در مذهب شیعه و در عین حال آدمی بجا و با اطلاع از مبانی مذهب بود، گفت: من می‌روم و با او مباحثه می‌کنم و تا او را ملزم و مجاب و سرافکننده نکنم از این مکان نمی‌روم. گفتیم: این عالم بزرگی است و از عهدهٔ بحث با او بر نمی‌آیی. گفت: من معتقد به مذهب حق می‌باشم و حق مغلوب نمی‌شود.

وارد مجلس شدیم و نشستیم. در فرصتی مناسب، فضل از جا برخاست و گفت: ایها العالم، من برادری دارم که رافضی است (یعنی شیعه است) و من هرچه می‌خواهم به او بفهمانم که ابوبکر بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، افضل امت و خلیفه به حق بوده قبول نمی‌کند و می‌گوید: علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام، افضل و خلیفه به حق است. شما یک دلیل قاطع و محکمی به من یاد بدهید که به او بفهمانم و او را به راه راست بیاورم. ابوحنیفه گفت: به برادرت بگو بهترین و روشن ترین دلیل این است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، همواره در میدان‌های جنگ، آن دو (ابوبکر و عمر) را کنار خود می‌نشاند و علی عَلَيْهِ السَّلَام را مقابل نیزه و شمشیر دشمن می‌فرستاد! و این نشان می‌دهد که آن دو نفر، محبوب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده‌اند و چون آن حضرت می‌خواست که آن‌ها بعد از خودش جانشین باشند آن‌ها را حفظ می‌کرد! و چون علی عَلَيْهِ السَّلَام را دوست نمی‌داشت، طردش می‌کرد و به میدان می‌فرستاد تا کشته شود و این بهترین دلیل بر افضلیت ابوبکر و عمر است! فضل گفت: بله من این را به برادرم می‌گویم؛ ولی او از قرآن به من جواب می‌دهد که خداوند فرموده است:

﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱

«خداوند، مجاهدین را بر قاعدین و نشستگان برتری داده و اجر بزرگ برای

آنان آماده است»

و به حکم این آیه، حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام چون مجاهد بوده افضل از ابوبکر و عمر است که قاعد بوده‌اند. ابوحنیفه گفت: به او بگو از این بهتر می‌خواهی که ابوبکر و عمر قبرشان کنار قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و چسبیده به قبر آن حضرت است؛ در حالی که قبر علی عَلَيْهِ السَّلَام از قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دور افتاده و در عراق است! فضل گفت: بله این را

هم به برادرم می‌گویم؛ اما او می‌گوید: آن‌ها غاصبانه در کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، دفن شده‌اند! برای این که خداوند فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ^۱﴾

«ای مؤمنان بدون اذن و اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله، داخل خانه‌اش نشوید...»

و می‌دانیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خانه خودش دفن شده و آن دو نفر بدون اذن در خانه آن حضرت دفن شده‌اند و محل دفن ایشان غصبی است.

ابوحنیفه که از این گفتگو سخت ناراحت شده بود تأملی کرد و سپس با لحنی تند گفت: به این برادرت بگو: آن‌ها غاصبانه در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله دفن نشده‌اند! بلکه عایشه و حفصه که دختران آن دو بزرگوار و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و از پیامبر صلی الله علیه و آله مهریه طلبکار بودند، پدرانشان را در مهریه خودشان دفن کردند! فضل گفت: بله من این مطلب را هم به برادرم گفته‌ام؛ ولی او باز آیه‌ای برای من می‌خواند و می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به همسرانش بدهکار نبوده است. برای اینکه خداوند فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ^۲﴾

«ای پیامبر ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته‌ای برای تو حلال کردیم»

طبق این آیه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مهریه زن‌هایش را داده بود و وقتی که از دنیا رفت به زن‌هایش بدهکار نبوده است. ابوحنیفه اندکی تأمل کرد و گفت:

به این برادرت بگو: درست است که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله مهریه طلبکار نبوده‌اند؛ اما سهم الارثی که از ماترک پیامبر داشته‌اند و ماترک (یعنی آنچه پیامبر

۱. احزاب، آیه ۵۳

۲. احزاب، آیه ۵۰

اکرم صلی الله علیه و آله بعد از مرگش از خود باقی گذاشته) نیز همین خانه اش بوده و شرعاً سهمی هم از آن خانه به همسرانش می‌رسد و چون عایشه و حفصه وارث پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند پدرانشان را در سهم الارث خودشان دفن کرده اند و بنابراین غصبی در کار نبوده است! فضل گفت: بله من این را هم به برادرم گفته‌ام؛ ولی او می‌گوید: شما آقایان سنی‌ها مگر نمی‌گویید: پیامبر صلی الله علیه و آله ارث نمی‌گذارد و خودتان حدیث نقل می‌کنید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

«ما پیامبران اصلاً ارث نمی‌گذاریم و هر چه از ما باقی مانده صدقه است»

پس طبق گفته خودتان عایشه و حفصه سهم الارث نداشته‌اند. شما حضرت فاطمه رضی الله عنهما را از فدک محروم کرده‌اید و گفته‌اید: پیامبر صلی الله علیه و آله، ارث نمی‌گذارد، چه طور آن دو زن، از پیامبر صلی الله علیه و آله ارث خواهند برد؟ آیا دختر از پدر ارث نمی‌برد؛ اما همسر از شوهر ارث می‌برد؟! سخن که به این جا رسید، ابوحنیفه حسابی از کوره در رفت و با لحنی خشم آلود فریاد کشید: این مرد را بیرون کنید! این خودش رافضی است و اصلاً برادر هم ندارد!

داستان واقعی و زیبا از علامه جعفری در دانمارک

علامه محمدتقی جعفری گفته است: عده‌ای از جامعه‌شناسان دنیا در دانمارک جمع شده بودند تا درباره موضوع مهمی به بحث و تبادل نظر بپردازند. موضوع این بود: ارزش واقعی انسان به چیست؟ هر کدام از جامعه‌شناسان، صحبت‌هایی داشتند و معیارهای خاصی را ارائه کردند. وقتی نوبت به بنده رسید، گفتم: اگر می‌خواهید بدانید یک انسان چه قدر ارزش دارد، ببینید به چه چیزی علاقه دارد و به چه چیزی عشق می‌ورزد. کسی که عشقش یک آپارتمان دوطبقه است، در واقع، ارزش او به

مقدار همان آپارتمان است. کسی که عشقش مانسین اش است، ارزش او به همان میزان است؛ اما کسی که عشقش خدای متعال است ارزش او به اندازه خداست. من این مطلب را گفتم و پایین آمدم. وقتی جامعه‌شناسان صحبت‌های مرا شنیدند، برای چند دقیقه روی پای خود ایستادند و کف زدند. وقتی تشویق آن‌ها تمام شد، من دوباره بلند شدم و گفتم: عزیزان! این کلام از من نبود، بلکه از شخصی به نام [حضرت] علی علیه السلام است. آن حضرت در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ» «ارزش هر انسانی به اندازه چیزی است که دوست می‌دارد». وقتی این کلام را گفتم، دوباره به نشانه احترام به وجود مقدس امیرالمؤمنین علی علیه السلام از جا بلند شدند و چند بار نام آن حضرت را بر زبان جاری کردند.

خدایا! تو را گواه می‌گیریم که ما امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان معصوم ایشان را دوست داریم. همه دلخوشی ما در این روزگار این است که دوستدار امام عصر علیه السلام هستیم. ما را بر این محبت تا به هنگام مرگ ثابت قدم حفظ فرما.

من یمت یرنی

علامه مستنبط در القطره نقل می‌کند: هنگامی که امام حسن و حسین علیهما السلام پیکر مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام را در تابوت به سوی قبر مطهرش در پشت کوفه حمل می‌کردند اسب سواری نزدیک ایشان شد که بوی مشک از او ساطع بود. پس بر ایشان سلام کرد و به امام حسن علیه السلام فرمود: آیا این حسین بن علی و سید الوصیین و نوه پیامبر رحمت است که از کودکی از مادر عصمت شیر نوشیده و مربی علم و حکمت و پدر ائمه است؟ امام حسن علیه السلام عرض کرد: بلی! اسب‌سوار فرمود: این پیکر را به من بسپارید و در امان خدا بروید! امام حسن علیه السلام عرض کرد: پدرم وصیت کرده است که جسم او را جز به جبرئیل یا خضر نسپاریم، شما کدام يك از ایشان هستید؟

فکشف النقاب فإذا هو أمير المؤمنين عليه السلام.

پس سوارکار نقابش از چهره برداشت ناگهان دیدند که او خود امیرالمؤمنین عليه السلام است.

سپس به امام حسن عليه السلام فرمودند: یا ابا محمد!

انه لا تموت نفس إلا ويشهدا أفما يشهد جسده.

هیچ کس از دنیا نمی‌رود، مگر این که علی علیه السلام در نزد او حاضر شود پس

چه طور می‌شود که بر بالین جسد مبارک خویش حاضر نگردد؟^۱

یکی از شاهکارهای مولا

جمعیت زیادی گرد امیر مؤمنان عليه السلام حلقه زده بودند... مردی پرسید: یا علی! سؤالی دارم: علم بهتر است یا ثروت؟ حضرت در پاسخ فرمودند: علم بهتر است؛ زیرا علم میراث انبیاست و مال و ثروت میراث قارون و فرعون و هامان و شداد. دیگری پرسید: ای اباالحسن! من هم سؤالی دارم، می‌توانم بپرسم؟ علم بهتر است یا ثروت؟ مولا فرمودند: علم بهتر است؛ زیرا علم تو را حفظ می‌کند؛ ولی مال و ثروت را تو مجبوری حفظ کنی. نفر دوم که از پاسخ سؤالش قانع شده بود، همان‌جا که ایستاده بود نشست. در همین حال سومین نفر وارد شد و پرسید: یا علی! علم بهتر است یا ثروت؟ امام در پاسخ فرمودند: علم بهتر است زیرا برای شخص عالم دوستان بسیاری است؛ ولی برای ثروتمند دشمنان بسیار! نفر چهارم از راه رسید و پرسید: یا علی! علم بهتر است یا ثروت؟ امیر مؤمنان عليه السلام در پاسخ فرمودند: علم بهتر است زیرا اگر از مال انفاق کنی کم می‌شود؛ ولی اگر از علم انفاق کنی و آن را به دیگران بیاموزی بر آن افزوده می‌شود. پنجمین نفر از جا برخاست و پرسید: یا علی! علم بهتر

۱ . القطرة من بحار مناقب النبي و العتره، السيد أحمد المستنبت، ج ۱، الصفحة ۲۱۷؛ مدينة المعاجز، السيد هاشم البحراني، ج ۳، الصفحة ۶۱ بحار الأنوار، العلامة المجلسي، ج ۴۲، الصفحة ۳۰۱؛ الأنوار العلوية، الشيخ جعفر النقدي، الصفحة ۳۹۱؛ الإمام الحسين في أحاديث الفريقين، السيد علي الأطمحي، ج ۲، الصفحة ۱۷۶؛ موسوعة كلمات الإمام الحسن عليه السلام، الصفحة ۸۷.

است یا ثروت؟ حضرت علی علیه السلام در پاسخ به او فرمودند: علم بهتر است؛ زیرا مردم شخص پولدار و ثروتمند را بخیل می‌دانند؛ ولی از عالم و دانشمند به بزرگی و عظمت یاد می‌کنند. ششمین نفر نیز از راه رسید و پرسید: یا علی! علم بهتر است یا ثروت؟ امام علیه السلام نگاهی به جمعیت کرده و فرمودند: علم بهتر است؛ زیرا ممکن است مال را دزد ببرد؛ اما ترس و وحشتی از دستبرد به علم وجود ندارد. مرد ساکت شد. نگاه متعجب مردم گاهی به حضرت علی علیه السلام و گاهی به تازه واردها دوخته می‌شد. در همین هنگام هفتمین نفر سؤال کرد: یا ابالحسن! علم بهتر است یا ثروت؟ امام علیه السلام فرمودند: علم بهتر است زیرا مال به مرور زمان کهنه می‌شود، اما علم هرچه زمان بر آن بگذرد، پوسیده نخواهد شد. هشتمین نفر از گرد راه رسید و همان سؤال را پرسید که امام علیه السلام در پاسخ فرمود: علم بهتر است؛ برای اینکه مال و ثروت فقط هنگام مرگ با صاحبش می‌ماند، ولی علم، هم در این دنیا و هم پس از مرگ همراه انسان است. همه از پاسخ‌های امام شگفت زده شده بودند که نهمین نفر هم وارد مسجد شد و در میان بهت و حیرت مردم پرسید: یا علی! علم بهتر است یا ثروت؟ امام فرمودند: علم بهتر است زیرا مال و ثروت انسان را سنگدل می‌کند؛ اما علم موجب نورانی شدن قلب انسان می‌شود. دهمین نفر پرسید: یا ابالحسن! علم بهتر است یا ثروت؟ حضرت امیر علیه السلام در پاسخ او فرمودند: علم بهتر است زیرا ثروتمندان تکبر دارند تا آنجا که گاه ادعای خدایی می‌کنند؛ اما صاحبان علم همواره فروتن و متواضع اند. فریاد هیاهو و شادی و تحسین مردم مجلس را پر کرده بود. سؤال کنندگان، آرام و بی‌صدا از میان جمعیت برخاستند. هنگامی که آنان مسجد را ترک می‌کردند، صدای امیر مؤمنان علیه السلام را شنیدند که می‌فرمودند: اگر تمام مردم دنیا همین یک سؤال را از من می‌پرسیدند، به هر کدام پاسخ متفاوتی می‌دادم.^۱

ترک واجب

ابو هارون عبدی گفته است: من بر عقیده خوارج بودم و هیچ رایى جز آن نداشتم تا آنکه به نزد ابو سعید خدری رضی الله عنه رسیدم و از او شنیدم که می گفت: مردم مأمور به پنج چیز بودند، پس به چهارتای آن عمل نموده و یکی را ترک کردند. یکی به او گفت: ای ابو سعید! چهار چیزی که به آن عمل کردند چیست؟ گفت: نماز، زکات، حج و روزه ماه رمضان. پرسید: پس آنچه را رها نمودند چیست؟ گفت: ولایت علی بن ابی طالب رضی الله عنه. آن مرد گفت: آیا ولایت همانند آن چهار مورد واجب است؟ ابو سعید گفت: آری به خدای کعبه سوگند! آن مرد گفت: پس با این وجود مردم کافر شده اند؟! ابو سعید گفت: گناه من چیست؟^۱

جزای دشمنی با مولا

اعمش که از شیعیان بوده، گفته است: منصور دوانیقی خلیفه عباسی نیمه شب مرا فراخواند. پس با خودم گفتم: او این موقع شب مرا خوانده تا از فضایل علی رضی الله عنه بگویم تا مرا بکشد! پس غسل و حنوط کردم و به دیدارش رفتم. او از بوی حنوط من متوجه شد که از جانم خوف دارم! پس به من گفت: چند حدیث درباره فضایل علی رضی الله عنه می دانی؟ گفتم: ده هزار حدیث و بلکه بیشتر! پس به من گفت من حدیثی از فضایل برای تو نقل می کنم که همه آنها را فراموش کنی و گفت: وقتی از بنی امیه فرار کردم، به شام رفتم و فضایل [حضرت] علی رضی الله عنه را می گفتم، و بعضی نیز به من آب و غذا می دادند! روزی یکی از محبین [حضرت] علی رضی الله عنه به من گفت: در مسجد آل معاویه حاضر شو تا یکی از مخالفین علی رضی الله عنه را به تو نشان دهم! به آن مسجد رفتم و در صف جماعت در کنار جوانی برای نماز ایستادم، اما

وقتی به رکوع رفت و عمامه‌اش افتاد، دیدم سر و صورت او شبیه خوک است. از شدت وحشت نفهمیدم چه طور نمازم را تمام کردم! به او گفتم: وای بر تو چرا این گونه شده‌ای؟ گفت: من مؤذن خانواده آل فلانی بودم و هر صبح بر علی علیه السلام هزار مرتبه و در روز جمعه چهارهزار مرتبه لعنت می‌کردم!

یک روز به خانه آمدم و خوابم برد. دیدم با جماعتی در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام، حسن و حسین علیهما السلام هستیم و در دست آن‌ها جام بهشتی است و نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا حسن! من و این جماعت را از جام بهشتی بنوشان! پس حضرت از جام بهشتی به آنان نوشانید؛ اما وقتی نوبت به من رسید به جدش عرض کرد: آیا به این نیز بنوشانم در حالی که پدرم را روزانه هزار بار و جمعه‌ها چهارهزار بار لعنت می‌کند؟! پس نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: وای بر تو، خدا تو را لعنت کند. آیا علی علیه السلام را لعنت می‌کنی در حالی که او از من است؟! آیا علی علیه السلام را ناسزا می‌گویی در حالی که او از من است؟! پس در صورت من آب دهان انداخته و با لگد به من زدند! سپس فرمودند: برخیز، خدا صورتت را زشت کند. پس از خواب بلند شدم دیدم صورتم شبیه خوک است! حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مُبْغِضٌ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ، فَإِنَّهُ مَا أَبْغَضَهُ حَتَّى أَبْغَضَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَمَنْ أَبْغَضَ رَسُولَ اللَّهِ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۱

«ملعون است ملعون است هرکه با علی بن ابی طالب علیه السلام بغض و کینه داشته باشد، چون کسی با علی علیه السلام بغض ندارد مگر اینکه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بغض داشته باشد و هرکه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین باشد، خداوند در دنیا و آخرت او را لعن

۱. الأمامی، الشیخ الصدوق، الصفحة ۵۲۱: التائب فی المناقب، ابن حمزة الطوسی، الصفحة ۲۳۵: روضة الواعظین، الفتال النیسابوری، الصفحة ۱۲۴: بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۳۷ - الصفحة ۹۳: مدينة المعاجز، السید هاشم البحرانی، ج ۱، الصفحة ۳۱۲: بشارة المصطفی، محمد بن علی الطبری، الصفحة ۲۷۱: غایة المرام، السید هاشم البحرانی، ج ۶، الصفحة ۳۰۵.
۲. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۵۴: وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۸۰: کنز الفوائد، ج ۱، ص ۱۴۹.

خواهد کرد».

ندای چکاوک‌ها

از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده که فرمود: خدای تعالی آفریدگانی دارد، نه از آدم و نه از جن و ابلیس که بر مبغضان [امیرمؤمنان حضرت] علی علیه السلام لعن می‌کنند. گفته شد: اینان کیانند؟ حضرت فرمود:

«الْقَتَابِرُ ينادُونَ فِي السَّحَرِ عَلَى رُؤُوسِ الشَّجَرِ: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى مُبْغِضِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»^۱

«چکاوک‌ها سحرگاهان بر روی درختان ندا می‌کنند: همانا لعنت و نفرین خدا بر کسی که بغض و کینه علی بن ابی طالب علیه السلام را داشته باشد».

سودمندترین تجارت

شیخ صدوق رحمته الله در کتاب «امالی» داستانی نقل کرده است: شخصی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد: ای رسول خدا! فلانی بایک سفر دریایی و سرمایه‌ای اندک به چین رفت و خیلی زود برگشت در حالی که سود بسیار زیادی نصیب او گردید تا آن‌جا که خویشان و نزدیکان و دوستانش به او حسد ورزیدند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ثروت دنیا هرچه زیادتر گردد برای صاحبش جز گرفتاری به بار نمی‌آورد، به دارندگان مال و ثروت غبطه نخورید، مگر آن‌هایی که ثروت خود را در راه خدا بذل و بخشش می‌کنند. آیا به شما خبر ندهم از کسی که سرمایه‌اش خیلی کمتر از سرمایه رفیق شما و برگشت او خیلی سریع‌تر؛ ولی بهره‌ای که برده بسیار زیادتر بوده است و آن‌چه خدا برای او از خوبی‌ها فراهم کرده در خزانه‌های عرش الهی نگهداری می‌شود؟ عرض کردند: ای رسول خدا! او را به

ما معرفی کن. فرمودند: به این شخصی که می آید نگاه کنید. وقتی نگاه کردیم دیدیم مردی از انصار است، لباس‌هایی کهنه به تن داشت و قیافه‌اش خیلی جلب توجه نمی‌کرد. رسول خدا ﷺ فرمودند: از این بنده خدا امروز خوبی‌ها و طاعت‌هایی بالا رفته که اگر بر اهل آسمان و زمین تقسیم شود کم‌ترین بهره هر یک از آن‌ها این است که گناهانش آمرزیده شود و داخل بهشت گردد. اصحاب با شگفتی عرض کردند: ای رسول خدا! مگر او چه کاری کرده است؟ فرمودند: از خودش بپرسید. همگی به او روی آوردند و گفتند: ای بنده خدا! گوارایت باد آنچه رسول خدا ﷺ برای تو بشارت داده است، امروز چه عملی انجام داده‌ای که برای تو آن مقدار ثواب و پاداش نوشته‌اند؟ گفت: فکر نمی‌کنم کاری کرده باشم جز این که از خانه‌ام به قصد کاری خارج شدم و چون مقداری تأخیر کردم احتمال دادم که وقت آن دیر شده باشد و به مقصد نرسم. با خود گفتم: حالا که چنین شده خوب است به جای آن بروم به چهره دلربا و جمال نورانی علی بن ابی طالب علیه السلام نگاه می‌کنم زیرا از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام که فرمودند:

«النظر إلى وجه علي عليه السلام عبادة.»

نگاه کردن به چهره علی عليه السلام عبادت است.

در این هنگام رسول خدا ﷺ فرمودند:

«أى والله عبادة، وأى عبادة.»

بلی، به خدا قسم عبادت است و چه عبادت با ارزشی.

تو ای بنده خدا از خانه بیرون آمدی تا دیناری چند برای مخارج عائله‌ات به‌دست آوری و آن از دستت رفت، با خود گفتم: به‌جای آن بروم به چهره [حضرت] علی عليه السلام نگاه کنم. تو این کار را کردی در حالی که او را دوست داری و به فضائلش معتقدی و این برای تو بهتر است از آن که به اندازه یک دنیا پر از طلای

سرخ می‌داشتی و آن را در راه خدا انفاق می‌کردی و بدان به عدد هر نفسی که در این مسیر کشیده‌ای دربارهٔ هزار نفر می‌توانی شفاعت کنی و خدا به شفاعت تو آن‌ها را از آتش دوزخ نجات خواهد داد.^۱

سنگ طلا می‌شود

عمار می‌گوید: روزی خدمت مولایم امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام رسیدم و ایشان آثار فقر و حزن را در صورت‌م مشاهده کردند. فرمودند: تو را چه می‌شود؟! عرض کردم: بسیار مقروضم! حضرت به سنگی اشاره کردند و فرمودند: این را بگیر و قرضت را پرداخت کن. عرض کردم: این که سنگ است و ارزشی ندارد. حضرت فرمود:

«ادع الله بی یحول لك ذهباً.»

خداوند را به وسیلهٔ من بخوان تا سنگ را برای تو تبدیل به طلا کند.

عمار می‌گوید: خداوند را به وسیلهٔ امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام خواندم. پس سنگ تبدیل به طلا شد! حضرت فرمودند: هرچه می‌خواهی از آن بردار. عرض کردم: چگونه بردارم؟ طلا بسیار سخت است و مانند موم نیست که من چیزی از آن جدا کنم! فرمودند: ای ضعیف‌الیقین! خداوند را به اسم من بخوان تا سنگ را برای تو نرم کند، به‌درستی که خداوند به وسیلهٔ اسم من آهن را برای داود نبی نرم کرد! پس خداوند را دوباره به وسیلهٔ امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام خواندم و طلا نرم شد و هرچه می‌خواستم از آن برداشتم! سپس حضرت فرمودند: پس خداوند را به وسیلهٔ اسم من بخوان تا آن را دوباره به سنگ کند، همان‌گونه که بود! ^۲خدایا! تو را به آبروی امیر مؤمنان علیه السلام قسم می‌دهیم قساوت را از قلب‌های ما برطرف فرما.

۱. القطره جلد ۱، صفحه ۳۶۱؛ امالی صدوق: ۴۴۳ ح ۱ مجلس ۵۸، بحار الأنوار: ۳۸/۱۹۷ ح ۵، بشارة المصطفی: ۵۷، تأویل الآیات: ۲/۸۶۶ ح ۵.

۲. مشارق أنوار الیقین - الحافظ رجب البرسی - الصفحة ۲۷۲.

خدایا! به نام نامی «علیؑ» مس وجود ما را هم طلا کن. خدایا! به احترام امیر مؤمنانؑ امر ظهور مولایمان را همین لحظه اصلاح فرما.

فرشتگان استغفار کننده

رسول اکرم ﷺ در خصوص آیه ﴿و انزل من السماء ماء﴾ «و از آسمان، آب را نازل نمود» فرمودند:

«... ثم قال: «وأنزل من السماء ماء» یعنی المطر مع كل قطرة ملك يضعها في موضعها الذي يأمره به ربه عزوجل، فعجبوا من ذلك، فقال رسول الله ﷺ: أو تستكثرون عدد هؤلاء! وإن الملائكة المستغفرين لمحبي علي بن أبي طالب عليهما السلام أكثر من عدد هؤلاء، وإن عدد الملائكة اللاعنين لمبغضيه أكثر من عدد هؤلاء.»

با هر قطره باران یک فرشته نازل می شود که آن قطره را در جایی که خداوند دستور داده می گذارند. اصحاب از این سخن تعجب کردند، رسول الله ﷺ فرمودند: آیا از تعداد زیاد فرشتگان نازل شده همراه باران شگفت زده اید؟! بدانید تعداد فرشتگانی که برای دوستداران و محبین علی بن ابی طالبؑ استغفار می کنند بیشتر از این هاست و نیز فرشتگانی که به مبغضین او لعنت می فرستند به مراتب بیشتر از تعداد ملائک باران می باشد.^۲

خدا چیست و چه شکلی است؟

گروهی از کفار خدمت حضرت علیؑ رسیدند و از آن حضرت پرسیدند: در چه سال و تاریخی خدایت به وجود آمد؟ آن حضرت فرمودند: خداوند وجود داشته قبل

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۲

۲. تفسیر امام حسن عسکریؑ، ص ۱۵۰؛ تأویل الآیات، «استر آبادی»، جلد ۱ صفحه ۴۱؛ تفسیر کنز الدقائق، جلد ۱، صفحه ۱۷۰

از به وجود آمدن زمان و تاریخ و هر چیزی که وجود داشته... کفار گفتند: چه طور می شود؟! هر چیزی که به وجود آمده یا قبلش چیزی بوده که از او به وجود آمده و یا تبدیل شده...!!! امام علی علیه السلام فرمود: قبل از عدد ۳ چه عددی است؟ گفتند: ۲. امام پرسید: قبل از عدد ۲ چه عددی است؟ گفتند: ۱. امام پرسید: و قبل از عدد ۱؟ گفتند: هیچ. امام علیه السلام فرمود: چه طور می شود عدد يك که بعدش اعداد بسیاری هست قبل نداشته باشد، ولی قبل از خداوند که خود احد و واحد حقیقی است نمی شود چیزی نباشد...؟؟؟ کفار گفتند: خدایت کجاست و در کدام جهت قرار گرفته...؟! امام علیه السلام فرمود: همه جا حضور دارد و بر همه چیز مشرف است. گفتند: چه طور ممکن است که همه جا باشی و به همه جهت اشراف داشته باشی...؟!

امام علیه السلام فرمود: اگر شما در مکانی تاریک خوابیده باشید صبح که بیدار شوید روشنایی را از کدام طرف و کجا می بینید؟ کفار گفتند: همه جا و از همه طرف. امام علیه السلام فرمود: پس چگونه خدایی که خود نور سماوات و زمین است نمی شود همه جا باشد؟؟؟ کفار گفتند: پس جنس خدا از نور است؛ اما نور از خورشید است، خدایت از چیست؟! چه طور می شود از چیزی نباشی، همه جا هم باشی، قدرت هم داشته باشی؟! امام علیه السلام فرمود: خداوند خودش خالق خورشید و نور است. آیا شما قدرت طوفان و باد را ندیده اید؟ باد از چیست که نه دیده می شود نه از چیزی است، در حالی که قدرتمند است؟ خداوند خود خالق باد است. گفتند: خدایت را برایمان توصیف کن، از چه درست شده؟ آیا مثل آهن سخت است؟ یا مثل آب روان؟ و یا مثل دود و بخار است؟! امام علیه السلام فرمود: آیا تا به حال کنار مریض در حال مرگ بوده اید و با او حرف زده اید؟ گفتند: آری؛ بوده ایم و حرف زده ایم. امام علیه السلام فرمود: آیا بعد از مردنش هم با او حرف زده اید؟ گفتند: نه چه طور حرف بزیم در حالی که او مرده؟! امام علیه السلام فرمود: فرق بین مردن و زنده بودن چه بود که قادر به تکلم و حرکت

نبود...؟!؟ گفتند: روح، روح از بدنش خارج شد. امام علیه السلام فرمود: شما آن جا بودید و می گوید که روح از بدنش خارج شد و مُرد. حال آن روح را که جلو چشم شما خارج شده برایم توصیف کنید از چه جنس و چگونه بود؟! همه سکوت کردند. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: شما قدرت توصیف روحی که جلو چشم تان از بدن مخلوق خدا بیرون آمده را ندارید؛ چه طور قادر به فهم و درک ذات اقدس احدیت و خدای خالق روح خواهید بود...

تشریف جوان روس به اسلام

... از او پرسیدند: چگونه با اسلام آشنا شدید؟

اولین بار که با اسلام آشنایی مختصری پیدا کردم در مدرسه بود. دوستی آذری داشتم که از اهل سنت بود و با او درباره اسلام و مسیحیت صحبت های زیادی داشتیم که باعث جلب توجه من به اسلام شد... وقتی از او پرسیده می شود که چگونه با تشیع آشنا شدید؟ می گوید:

وقتی مسلمان شدم تصمیم گرفتم تا وقتی که ندانم کدام یک از مذاهب اسلامی بر حق است، پیرو هیچ مذهبی نشوم. من درباره اهل سنت، صوفی ها و وهابی ها مطالعه کردم؛ ولی درباره شیعه هیچ اطلاعاتی نبود. از دوستان اهل سنتم درباره شیعه پرسیدم و آن ها کلیدی برای من فرستادند که در آن یک شیخ وهابی عربستانی درباره شیعه مطالبی بیان کرده بود. او می گفت: شیعیان از فردی به نام علی بن ابی طالب علیه السلام تبعیت می کنند. می گفت ما هم علی علیه السلام را دوست داریم. علی علیه السلام شجاع ترین مرد در امت بود. داناترین مردم بود. بسیار عادل بود؛ اما ابوبکر بهتر از امام علی علیه السلام است...

آن شیخ وهابی در ادامه صحبت هایش گفت که هر کسی فکر کند علی علیه السلام خلیفه اول است کافر است. این حرف برای من بسیار عجیب و غیر منطقی بود.

منطق این حرف کجاست؟ مگر خودش نگفت که علی بن ابی طالب علیه السلام داناترین و پاک‌ترین و شجاع‌ترین بوده، حالا چگونه ممکن است که کسی که ایشان را خلیفه اول بداند کافر محسوب شود؟ این موضوع کنجکاوی مرا برانگیخت و باعث شد درباره شیعه تحقیق کنم. از دوستی شیعه در دانشگاه پرسیدم که درباره تشیع چه کتابی می‌توانم بخوانم؟ گفت نهج البلاغه و شیعه‌شناسی ...

السید القسور

در دعای شریف ندبه که صبح‌های جمعه خوانده می‌شود، چندین فراز به ذکر مناقب و فضایل امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام پرداخته شده است. در یکی از فقرات این دعا که در مفاتیح الجنان و اغلب کتابچه‌های دعای ندبه موجود است، ضمن درود فرستادن به ساحت مقدس حضرت ولی عصر علیه السلام به جد بزرگوار و پدر آن حضرت (حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام) این گونه سلام می‌دهیم:

«... و صل علی جده رسولک السید الاکبر و علی اییه السید الاصغر.»

و درود فرست بر جد او پیامبر خویش که سید اکبر است و بر پدر او سید اصغر. همان‌گونه که می‌بینید از امیرمؤمنان علیه السلام در عبارت فوق به عنوان «السید الاصغر» یاد شده است؛ اما این دعا نسخه دیگری هم دارد. در کتاب شریف صحیفه مهدیه این فقره از دعا به نقل از زادالمعاد مرحوم علامه مجلسی و اقبال الاعمال و جمال الاسبوع سیدبن طاووس به شرح زیر آمده است:

«و صلَّ عَلَی عَلِیِّ أَيْبِیهِ السَّیِّدِ الْقَسُورِ، وَ حَامِلِ اللِّوَاءِ فِي الْمَحْشَرِ، وَ سَاقِ أَوْلِیَائِهِ مِنْ نَهْرِ الْكَوْثَرِ، وَ الْأَمِيرِ عَلِیِّ سَائِرِ الْبَشَرِ، الَّذِي مَنْ آمَنَ بِهِ فَقَدْ ظَفَرَ وَ شَكَرَ، وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِهِ فَقَدْ حَطَرَ وَ كَفَرَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمَا تَجَلَّيَا مِنَ الْغُرَرِ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ مَا أَضَاءَ قَمَرٌ.»

و درود فرست بر پدر او علی علیه السلام که او است سید شجاع و حامل لواء حمد در

قیامت و ساقی حوض کوثر برای دوستانش و امیر بر تمام آدمیان. هر که ایمان به او آورد اهل نجات و هر که به او نگرود در خطر و کفر است. درود خدا بر او و برادر او رسول خدا ﷺ و بر فرزندان بزرگوار و نورانی ایشان مادامی که آفتاب طلوع کند و ماهتاب نور دهد.

و زبینه است که منتظران حضرت ولی عصر علیه السلام و آنانی که اهل دعای ندبه هستند، این فقره دعا را به همین نحو بخوانند.

خدمت به امام عصر علیه السلام

پیرمردی بود از اهل علم و بسیار باتقوا، ولی ساکت و خاموش. از آن‌هایی که به اصطلاح معروف نم‌پس نمی‌دهند. اهل انتظار بود و هر صبح جمعه در منزلش دعای ندبه برگزار می‌شد؛ اهل تهجد و نماز شب بود (و به گفته پسرش) فقط در آن چند شب آخر که در بیمارستان به حالت اغما بستری بود نماز شبش قضا شده بود. یکی از ویژگی‌های بارز او، محبت فوق العاده و شدیدش به امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام بود. همواره می‌گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار مظلوم بوده و هست. در دهه‌های محرم و فاطمیه و مناسبت‌هایی که در منزلش مراسم عزاداری و یا مولودی برگزار می‌شد، به سخنرانان و ذاکران گوشزد می‌کرد: از امیرالمؤمنین علیه السلام بگوئید و بخوانید. یادم هست در جلسات دهه محرم قبل از سخنران و روضه‌خوان، یک مداح مخصوص دعوت می‌کرد که نیم ساعت قبل از منبر، فقط مدح امیرالمؤمنین علیه السلام بخواند. با آن کهولت سن، هر سال با پای پیاده اربعین به کربلا مشرف می‌شد. گفتم که بسیار کتوم بود و حرف نمی‌زد؛ اما این اواخر که سرطان خون، رمقی برایش باقی نگذاشته بود و خود یقین داشت که به زودی به دیار باقی خواهد شتافت چند مطلب برای من بیان نمود، از جمله می‌گفت: یک سال که برای زیارت اربعین از مرز زمینی عازم عراق بودیم. در مرز ایران و عراق بسیار اذیت

شدیم و تا رسیدن به نجف اشرف هم سختی و رنج بسیار متحمل شدیم. وقتی وارد حرم امیرمؤمنان علیه السلام شدم، دیگر نای حرکت نداشتم، از فرط خستگی، تکیه به دیوار حرم دادم و به ایوان طلای امیرمؤمنان علیه السلام خیره شدم. شروع کردم با آن حضرت درد دل کردن و نجوا نمودن. عرض می‌کردم: آقا جان! شما اول مظلوم عالم هستید؛ به هیچ‌کس به اندازه شما ظلم نشده است؛ از شما توفیقی می‌طلبم تا بتوانم در باقیمانده عمر به شما خدمتی هرچند کوچک بنمایم. دوست دارم سرسوزنی از اقیانوس غربت و مظلومیت شما کم کنم.

در همین حال از شدت خستگی چشمانم روی هم رفت. صدای مبارک حضرت امیر علیه السلام را شنیدم که جملاتی را به این مضمون فرمودند: فلانی! درست است؛ من اول مظلوم عالم هستم؛ به هیچ‌کس به اندازه من ظلم نشده است؛ ولی ناراحتی من به خاطر خودم نیست. مردم با نخواستن من «علی» امر خدا را زیر پا گذاشتند. امر خدا پایمال شد. فرمان خداوند نادیده انگاشته شد. در حقیقت، دین خدا و حکم خدا بود که مظلوم واقع شد؛ خدا فرموده بود پس از پیامبر صلی الله علیه و آله مردم زیر بار دیگری نروند... تو اگر می‌خواهی برای مظلومیت من کاری کنی، برای پسرم مهدی علیه السلام، امام زمانت کاری انجام بده. برای فرجش دعا کن... وقتی او بیاید، خدا و دین خدا و ما اهل بیت از مظلومیت بیرون خواهیم آمد.

شایان ذکر است که تعبیر «و عجل فرجهم» که ما پس از صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و آل پاکش علیهم السلام بر زبان جاری می‌کنیم، حاکی از همین حقیقت است. ما از خدا می‌خواهیم که فرج همه آل پیامبر صلی الله علیه و آله را برساند؛ یعنی فرج امام زمان علیه السلام، فرج پیامبر صلی الله علیه و آله، امیرمؤمنان علیه السلام، حضرت زهرا علیها السلام، همه ائمه و انبیا و اولیاء علیهم السلام است. این معز الاولیاء و مذل الاعداء؟

حسن ختام

امروز که سایهٔ شوم جنگ و فقر و بی‌عدالتی بر سراسر جهان سایه افکنده و فریادهای عدالتخواهانه دنیا را فرا گرفته و «عدالت» به عنوان گم‌شدهٔ بشریت، مطلوب بسیاری از انسان‌ها می‌باشد؛ ما موظفیم پیام غدیر که همان پیام خالق هستی و پروردگار جهانیان می‌باشد را به گوش همهٔ بندگان خدا برسانیم و به تمام آزادگان، آزادیخواهان و عدالت‌جویان خسته از اوضاع کنونی جهان گوشزد کنیم: «محال است بشر بدون روی آوردن به حجت خداوند و آخرین یادگار غدیر حضرت مهدی علیه السلام روی آرامش، آسایش و عدالت را ببیند.» ظهور حضرت بقیه الله الاعظم علیه السلام و برپایی دولت حقهٔ ایشان، تحقق آرمان غدیر است. ظهور آن بزرگوار که آینهٔ تمام‌نمای امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام است، تنها راه نجات بشریت از این بن‌بست و حیرت و سرگردانی است. تشنگی هزاران سالهٔ بشریت، فقط و فقط با رجوع به زلال غدیر و پیام غدیر فرو خواهد نشست. تنها کسی که قادر به نجات همهٔ ملت‌ها و امت‌ها بوده و قادر است به ظلم، بی‌عدالتی، تبعیض، جهل، شیطنیت، فقر، بیچارگی، بیماری، فساد و بی‌بندوباری و تمام ناهنجاری‌هایی که امروزه در زندگی فردی و اجتماعی بشر مشاهده می‌شود خاتمه دهد و صلح، آرامش، آسایش، عدالت و معنویت را برای بشر به ارمغان آورد، وجود مقدس حضرت ولی عصر علیه السلام است و متأسفانه همان‌گونه که در معرفی غدیر و قهرمان بی‌بدیل و بی‌نظیر آن، حضرت امیر مؤمنان علیه السلام به تمام ابنای بشر قصور و مسامحه شده است، در معرفی و شناساندن یگانه منجی عالم بشریت به فطرت‌های پاک و تشنگان عدالت در سرتاسر جهان نیز کوتاهی نموده‌ایم.

الهی یا عالی بحق علی علیه السلام عجل لولیک الفرج